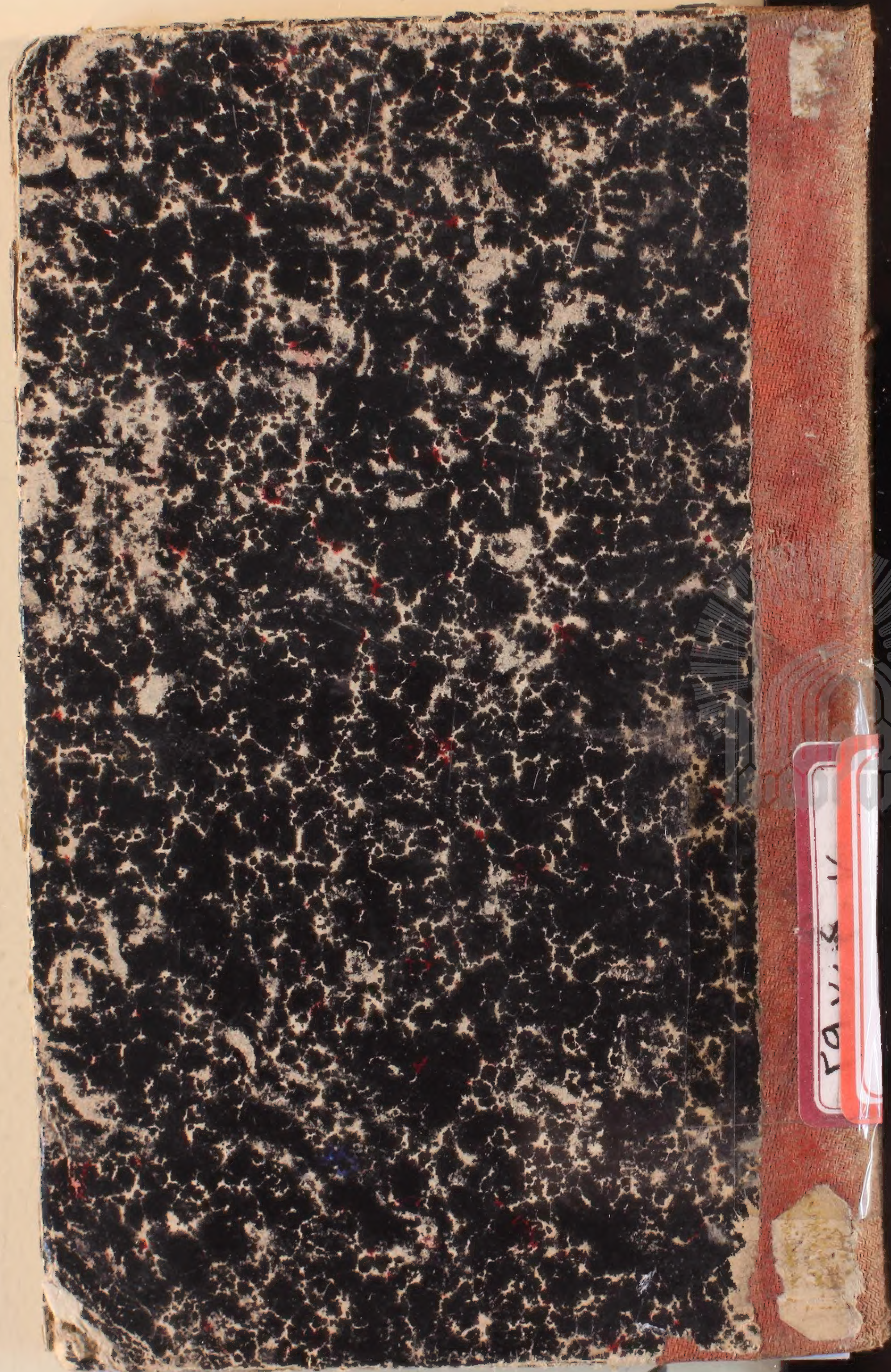
فقه خاصه فارسی ٤١٠٥

حکمت و کلام
اصول الدین

هذه
الرسالة المسمّى
بارشاد المسلمین وتنبیه الغافلین
من مؤلفات العالم العامل الفاضل الکامل
حضرت مستطاب العلام الفهام ملاذ الاسلام
آقا حاجی شیخ محمد حسین شریعتمدار دام فضله
خلف مرحوم مبرور مغفور خلد آشیان فرید دهره وسلالة اسوة العلماء
الاعلام وقدوة الفقهاء الکرام الفاضل الصمدانی
العالم الربانی الحاج محمد اسمعیل ...
رحمه الله و بسعی و اهتمام جناب مستطاب
آقای آقا میرزا علی اکبر کتابفروش
طهرانی برشته
تحریر درآمد
١٣٢٥

شماره ثبت:	١٣١٢٠
رده‌بندی دیویی:	٢٩٧/٣٤٢٢ ش ٤٤٢ الف ١٣٢٥ مرجع ☐
سرشناسه:	شریعتمدار، محمدحسین
عنوان قراردادی:	
عنوان:	ارشاد المسلمین و تنبیه الغافلین
شرح پدیدآور:	
کاتب:	تاریخ کتابت:
محل نشر:	[تهران] ناشر: کارخانه حاجی عبدالرحیم باسمه‌چی تاریخ نشر: ١٣٢٥ق
صفحه شمار:	١٤٤ ص. مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐
زبان:	فارسی ابعاد: ١٧×١٠ نوع خط: نستعلیق
روش تهیه:	وقفی☒ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐
واقف:	حاجی محمدحسین سیستانی تاریخ ثبت: ١٣٢٥ق.
یادداشتها:	دارای حواشی با رموز «صح»، «میرزا»، «صدر»، [illegible]. دارای حواشی در ارتباط با متن است.
موضوع(ها):	١. فقه جعفری ـ رساله عملیه ٢. عبادات ٣. شیعه ـ اصول دین.
شناسه(های) افزوده:	الف. سیستانی، محمدحسین، واقف. ب. عنوان.
فهرستگار:	منیضی تاریخ فهرستگاری: دی ٨٧



هذه
الرسالة المسمى
بارشاد المسلمین و تنبیه الغافلین
من مؤلفات العالم العامل الفاضل الکامل
حضرت مستطاب العلامة الفقهاء مرجع الاسلام
آقا حاجی شیخ محمد حسین شریعتمدار دام افاضاته
خلف مرحوم مبرور مغفور خلد آشیان فردوس مکان قدوة العلماء و اسوة
الاعلام و قدوة الفقهاء الکرام الفاضل الصمدانی
و العالم الربانی الحاج محمد اسمعیل سبزواری
رحمه الله و بسعی و اهتمام جناب مستطاب
آقای آقا میرزا علی اکبر کتابفروش
طهرانی در مشهد
۱۳۳۴



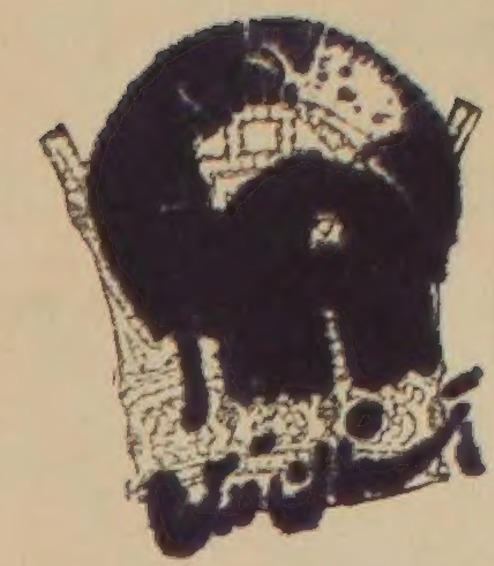
باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۱۳۱۲۰
رده‌بندی دیویی: ۱۳۲۵ الف ۴۴۲ ش ۳۲ ۳۴/ ۲۹۷ مرجع ☐
سرشناسه: شریعتمدار، محمدحسین
عنوان قراردادی:
عنوان: ارشاد المسلمین و تنبیه الغافلین
شرح پدیدآور:
کاتب:
تاریخ کتابت:
محل نشر: [تهران] ناشر: کارخانه حاجی عبدالرحیم باسمه‌چی تاریخ نشر: ۱۳۲۵ ق
صفحه شمار: ۱۴۴ ص. مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐
زبان: فارسی ابعاد: ۱۷×۱۰ نوع خط: نستعلیق
روش تهیه: وقفی☒ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐
واقف: حاجی محمدحسین سیستانی تاریخ ثبت: ۱۳۲۵ ق.
یادداشتها: دارای حواشی با رموز صح، میرزا، صدر، ضمن طبا...
دارای حواشی در ارتباط با متن است.
موضوع(ها): ۱. فقه جعفری - رساله عملیه ۲. عبادات
۳. شیعه - اصول دین.
شناسه(های) افزوده: الف. سیستانی، محمدحسین، واقف.
ب. عنوان.
فهرستگار: منیضی تاریخ فهرستگاری: دی ۸۷

هذه
الرسالة المسمی
بارشاد المسلمین و تنبیه الغافلین
من مؤلفات العالم العامل الفاضل الکامل
حضرت مستنبط العلام الفهام ملاذ الاسلام
آقا حاجی شیخ محمد حسین شریعتمدار دام فضله
خلف مرحوم مبرور مغفور خلد آشیان فردوس مکان (?) اسوة العلماء
الاعلام وقدوة الفقهاء الکرام الفاضل الصمدانی
والعالم الربانی الحاج محمد اسمعیل سیستانی
رحمه الله و بسعی و اهتمام جناب مستطاب
آقای آقا میرزا علی اکبر کتابفروش
طهرانی برشته
تحریر درآمد

۱۳۳۴



هذا كتاب ارشاد المسلمين [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله الواحد الفرد الصمد الذى لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد والصلوة والسلام على اول العدد اشرف الأولين والآخرين خاتم الأنبياء والمرسلين واكمل الأصفياء المقربين افضل الخلائق اجمعين العبد المؤيد والرسول المسدد المصطفى الأمجد المحمود الأحمد حبيب اله العالمين ابى القاسم محمد وعلى عترته الطاهرين الهادين المهديين سيما اوصيائه الحافظين لشريعته الذين ينجز يوم المآب الموعود بانجازهم ولا يجاز الصراط الا بجوازهم المعبرون عن القرآن والناطقون عن الرسول بالبيان فمن مات

ولم يعرفهم مات ميتة جاهلية وانهم العروة الوثقى وكهف الورى والحجة البالغة على اهل الدنيا الى ان يرث الله الأرض ومن عليها وان كل من خالفهم ضال مضل تارك للحق والهدى وانهم النمط الاوسط فمن تقدم عليهم مرق ومن تاخر عنهم زهق ومن لزمهم لحق وانهم كباب حطة بنى اسرائيل ومثل سفينة نوح من ركبها نجى ومن تخلف عنها غرق واللعنة الدائمة على معانديهم وظالميهم ومنكرى فضائلهم ما استهل غمام ولاح برق وبعد اين بنده كثير الزلل قليل البضاعة الذليل محمد حسين بن مرحوم الحاج محمد اسمعيل سليمانى عفى الله عنهما بلطفه وكرم احسانه بنده از اخبار واحاديث معتبره ماثوره از حضرت خاتم المرسلين وائمه معصومين عليهم صلوات الله الملك المصلين را كه در كتب معتبره علماء اعلام رضوان الله عليهم مضبوط ومذكور است بلسانى بسيار ساده وبيانى عارى از حشو وزياده حتى در مواردى تحذف

الاسناد همان عبارت و لفظ حدیث را عیناً الا بانضمام بعضی اشارات لازم و مهم مع مراعات الاحتیاط بطور نقل بمعنی حاصل استفاده در این وجیزه مندرج و مسطور میسازد برجاء اینکه بمدلول کریمه فذکر فان الذکری تنفع المؤمنین و منطوق کلام صدق التیام حضرت خیر الانام علیه و آله صلوات الله الملک العلام که میفرماید ما اهدی المسلم لاخیه هدیة من کلمة حکمة تزیده هدی او ترده عن ردی

افضل

اثم هدیه و تذکره از برای اخوان مؤمنین و تبصره و هدایت لبعض المسلمین گردیده خلاق کریم عطوف رؤف رحیم جل شانه العظیم در حین یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم مقرر فرماید انه سمیع مجیب علیم و بیان مرام و مقصد را در ضمن یک مقدمه و چند فصل و یک خاتمه قرار داده نظر باینکه تکلیف معرفت عقاید اهم تکالیف است یعنی در احکام خدا اهم تر از او نیست چونکه ندانستن آن باعث مخلد بودن در عذاب است و اول تکالیف است یعنی پیش از همه واجبات باید تحصیل آن کرد همچنانکه عین عبارت منهج الرشاد

مرحوم شیخ جعفر شوشتری اعلی الله مقامه است (حتی اینکه تا آنرا درست نکرده اگر نماز کرد باطل است) و اشکل تکالیف است از جهة که گاهی بی تقصیر در آن احکام نجاست بر شخص مترتب میشود هرگاه خلاف واقع را معتقد باشد مثل بسیاری از مردان یا زنان که از بابت غفلت و بی معرفتی خدا را تصور جسم نموده یا در آسمان میدانند حکم بطهارت ایشان مشکل است هرچند مستضعف باشند و مقصر نباشند

اگرچه اقوی طهارت ایشان است که

و در کتاب انوار الهدایه در ذیل خبر نبوی روایت شده که حضرت رسول اکرم فرمود فان الله لا یقبل العمل فی غیر الاسلام و در ارشاد القلوب دیلمی است عن ابی عبدالله قال کان امیر المؤمنین کثیراً ما یقول فی خطبته دینکم دینکم فان السیئة فیکم خیر من الحسنة فی غیره لان السیئة فیه تغفر و الحسنة فی غیره لا تقبل و نیز از صادق آل علیهم صلوات الله الملک المتعال در یازدهم بحار خبریست ماثور که من جمله از فقرات آن قریب بهمین مضمون خبر مذکور است که امیر المؤمنین ع فرمود ایها الناس دینکم دینکم تمسکوا به

لا یُزیلکُم اَحدٌ عَنه لِأنّ السّیئة فیه خیرٌ من الحسنة
فی غیره لِأنّ السّیئة فیه تُغفر والحسنة فی غیره لا تقبل

ماحصل و مفاد خبرین مزبورین شعر بتأکید بر ملازمت و محافظت دین است
که یعنی اعتقادات یقینیّه دینیّه خودرا چنان نگاهداری نمائید و بنحوی
متمسّک بدین خود باشید که هیچکس شمارا از آن زایل نتواند بکند
زیرا که گناه شما با اتّصاف بصفت دین بهتر است از ثواب و حسنه
که در غیر دین باشد زیرا که گناه کسی را که متّصف بصفت دین باشد
امید آمرزش و عفو است و حسنه در غیر دین یعنی از غیر مؤمن غیر مقبول است
و بدرجه قبول نمیرسد همچنانکه لسان اخبار حاکی و ناطق است باین
مطلب که قبولی اعمال حسنه مربوط بایمان و منوط بدین اسلام است
و ایضاً محتمل الوجهین است اوّلاً بنا بر قول باینکه مباهت بر عمل غیر
مقبول ترتّب عقاب باشد مثلاً از قبیل نماز بی وضوئی که شخص ایمان
کند بقصد ورود در شرع که تشریع و بدعت و مستحق عقاب است و دیگر من باب
اخلال در این عمل نماز واجب که با شرائطش بجا نیاورده مستحق عقاب است

پس در درجه مستحق عقاب نمیباشد یکی بفعل مبتدع همچنانکه در باره
کسیکه از روی تقصیر نماز باطل بجا میآورد در عین عبارت متن منهج
الرشادات (و هرگاه مقصّر باشد احکام تارک را دارا و جاری هستند
قطعاً و علاوه براین معصیت تشریع را هم مرتکب شده پس حال وی
از حال تارک الصّلوة از اصل بدتر خواهد بود) و دیگری بترک عمل
مقبول است که بسبب عدم ایمان او شده و بواسطه عدم ایمان
استحقاق عفو و آمرزش هم ندارد لکن گناه مؤمن از جمله چیزهائی است
که امکان آمرزش دارد بسبب ایمان او پس سیّئه و گناه مؤمن
بهتر از حسنه غیر مؤمن است زیرا که نزدیکتر بسوی آمرزش و مغفرت است
و ثانیاً اینکه مراد بهتر بودن شخص مؤمن گناه کار از مخالف نیکو
کار در مذهب خودش باشد زیرا که در بارهٔ مؤمن معصیت کار
ممکن است مغفرت و عدم دوام عقاب ولکن بخلاف متعبّد مخالف
زیرا که نفع نمی بخشد متعبّد مخالف را عبادات او و مع التّقصیر مخلّد است
در آتش بسبب سوء اعتقادش و مراد از دین اعتقادات یقینیّه

واحكام ثابته منسوبه به پیغمبری از پیغمبران و دین اسلام شرع پیغمبر
خاتم صلی الله علیه وآله وسلم است و در مجمع البحرین الدین هو
وضع الهی لاولی الالباب يتناول الاصول والفروع قال
تعالی ان الدین عند الله الاسلام یکی از معانی دین را در
مجمع البحرین بیان مینماید براینکه قرارداد جناب اقدس الهی است
برارباب هوش وصاحبان عقل که شامل وحاوی فروع و
اصول است و حقتعالی فرمود تحقیق دین در نزد خدا اسلام است و در جلد
پانزدهم بحار است ان الدین عند الله الاسلام ای لا دین مرضی
عند الله سوی الاسلام وهو التوحید والتدرع بالشرع الذی
جاء به محمد ص ع که حاصل معنی دینی بهتر و پسندیده تر در نزد
خدا از این دین اسلام نیست و فیه عن ابیجعفر ع فی قول الله عز وجل
وانک لعلی خلق عظیم قال هو الاسلام محتمل است از تفسیر خلق
عظیم باسلام اشاره باشد باینکه کمالات و مراتب انسانیت و تمام
مکارم اخلاق که عقل کل فرمود انما بعثت لاتمم مکارم

الاخلاق کاملا مطوی و مندرج است در این دین حنیف اسلام
و روی ان الخلق العظیم الدین العظیم بیان قال فی مجمع البیان
فی تفسیر قوله تعالی وانک لعلی خلق عظیم ای علی دین عظیم وهو
دین الاسلام وایضا فی البحار ومن یبتغ ای یطلب غیر الاسلام
دینا یدین به فلن یقبل منه بل یعاقب علیه وهو فی الآخرة
من الخاسرین ای من الهالکین یعنی کسیکه غیر اسلام دینی طلب نماید
و متدین باین دین شود پس هرگز قبول نیست از او بلکه عقاب کرده میشود
برآن دینی که طلب نموده و در آخرت از زیان کاران و اهل هلاکت است
فعلی هذا حدیث شریف بسیار معتبر متقنی را که راجع بلوازم اصول
عقاید دین اسلام است مع الحاق بعضی مطالب مهمه فی مقدمه هذه
الوجیزة لازم التقدیم والبیان شمرده همچنانکه ابن بابویه قمی
و علامه مجلسی علیهما الرحمه آنرا در کتاب امالی و اکمال الدین و جلد پانزدهم
بحار الانوار نقل کرده اند از حضرت شاه عبد العظیم بن عبد الله بن علی
بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب ع که آن امام زاده

الکریم عرض دین و اظهار عقاید خود را بر امام زمان خود حجة البالغه
حضرت امام علی النقی صلوات الله و سلامه علیه نموده و آنحضرت هم
تصدیق بحقانیت دین و عقاید وی بر اثبات آن عقاید حقه در حقش دعا
فرموده است چنانچه الحال مؤمنین و مقدسین بر نهج مدح و منقبت و
تعظیم میخوانند در زیارتش که وَعَرَضْتَ دِينَكَ عَلَى اِمَامِ زَمَانِكَ
فَصَدَّقَكَ وَدَعَالَكَ و در بزرگی قدر و منزلت و علو مقام و رفعت
آن بزرگوار همین قدر کافی است که مرحوم حاجی نوری ره در تحیة الزائر
وَبُلْغَةُ الْمُجَاوِر نقل میفرماید که نسب شریفش بچهار واسطه منتهی
میشود بامام حسن مجتبی ع و قبر شریفش در ری معلوم و مشهور است و علو
مقام و جلالت شان معروف و از اکابر محدثین و اعاظم علماء و زهاد
و عباد و صاحب ورع و تقوی و قائل بتوحید و عدل بوده و از اصحاب
حضرت جواد و حضرت هادی علیهما السلام است و نهایت توسل و انقطاع
بخدمت ایشان داشته و احادیث بسیار از ایشان روایت کرده و
او است صاحب کتاب خطب امیر المؤمنین و فقیر یافتم نسخه از نهایة شیخ

طوسی رحمه الله بخط بعض علما که تاریخ کتابت او در روز سه شنبه یازدهم
ربیع الاولی از سنه پانصد و هفده هجری بوده در آخر جزء اول آن
نوشته بود بسیاری از فضائل و علو مقام و رتبه علم و زهد و نسب جناب
عبد العظیم را از الجمله در وصف علم او نوشته بود که روایت کرد ابو تراب
رویانی گفت شنیدم از ابو حماد رازی که میگفت وارد شدم بر حضرت
امام علی النقی علیه السلام در سر من رای پس سؤال کردم از آنحضرت
پاره از مسائل حلال و حرام پس جواب داد مسائل مرا تا اینکه زمانیکه
خواستم بیرون بیایم بوداع آنحضرت رفتم همینکه وداع کردم آنحضرت را
فرمود ای حماد وقتیکه مشکل شد چیزی از امور دینت در ناحیه خود
پس سؤال کن آنها را از عبد العظیم بن عبد الله الحسنی و سلام مرا باو برسان
الخ و محقق داماد در رواشح گفته که احادیث بسیار در فضیلت زیارت
عبد العظیم وارد شده هر که زیارت کند قبر او را بهشت براو واجب شود
و شیخ شهید ثانی ره در حواشی خلاصه همین روایت را از بعض نسابین
نقل فرموده و ابن بابویه و ابن قولویه بسند معتبر روایت کرده اند که مردی

از اهل ری بخدمت حضرت امام علی النقی رفت حضرت از او پرسید
که کجا بودی عرض کرد که بزیارت امام حسین رفته بودم فرمود که اگر زیارت
میکردی قبر عبد العظیم را که نزد شما است هر آینه مثل کسی بودی که زیارت
امام حسین علیه السلام کرده باشد و فی مزار البحار عن علی بن احمد
عن حمزة بن القاسم عن محمد العطار عن رجل عن ابی محمد الحسن
العسکری قال دخلت علیه فقال این کنت فقلت زرت الحسین
قال اما لو انک زرت قبر عبد العظیم عندکم لکنت کمن زار
الحسین بن علی صلوات الله علیهما خلاصه صدوق در کتابین
مذکورین امالی و اکمال الدین و مجلسی در جلد پانزدهم بحار چنین روایت
نمایند عَنْ عَبْدِ العَظِیمِ بنِ عَبْدِ اللهِ الحَسَنِی قَالَ دَخَلْتُ عَلی سَیِّدِی
عَلیّ بنِ مُحَمَّدٍ فَلَمّا بَصُرَ بِی قَالَ لِی مَرْحَباً بِکَ یَا اَبَا القَاسِمِ اَنْتَ وَلِیُّنَا
حَقّاً فَقُلْتُ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ اِنِّی اُرِیدُ اَنْ اَعْرِضَ عَلَیْکَ دِینِی
فَاِنْ کَانَ مَرْضِیّاً ثَبَتُّ عَلَیْهِ حَتّی اَلْقَی اللهَ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ هَاتِ
یَا اَبَا القَاسِمِ حاصل معنی حضرت عبد العظیم میفرماید شرفیاب

حضور مهر ظهور اقای خود حضرت امام علی النقی شدم پس همینکه
چشم مبارکش بمن افتاد فرمود مرحبا بتو ای ابو القاسم توئی ولی
ما حقا پس عرض کردم ای پسر رسول خدا میخواهم عرض دین و اظهار
عقیدهٔ خود را خدمت شما بکنم پس اگر پسندیده و مرضی است که ثابت
باشم بر او تا اینکه خدای عز و جل را ملاقات نمایم پس فرمود بگو ای ابو القاسم
فَقُلْتُ اِنِّی اَقُولُ اِنَّ اللهَ تَبَارَکَ وَتَعَالی وَاحِدٌ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ
خَارِجٌ عَنِ الحَدَّیْنِ حَدِّ الاِبْطَالِ وَحَدِّ التَّشْبِیهِ پس عرض کردم
تحقیق اعتقاد من این است که خداوند تبارک و تعالی یگانه است که
همتا و مانند ندارد و بیرون است از حد ابطال و تشبیه و فی البحار
حَدُّ الاِبْطَالِ هُوَ اَنْ لَا تُثْبِتَ لَهُ صِفَةً وَحَدُّ التَّشْبِیهِ اَنْ تُثْبِتَ
لَهُ عَلی وَجْهٍ یَتَضَمَّنُ التَّشْبِیهَ بِالمَخْلُوقِینَ بیان معنای حدین را در
بحار چنین نماید که حد ابطال آنستکه اصلا صفت از برای خدای تعالی
ثابت ننمایند و حد تشبیه را باینکه صفت از برای او ثابت نمایند لیکن
بطوریکه شبیه باشد بصفات مخلوق چنانچه جماعت اشاعره قائلند

بانیکه صفات الهی زائدند بر ذات او و باینمعنی که خداوند را ذات
علیحده و صفاتی هست علیحده که آن صفات قائم بآن ذاتند مثلا میگویند
ذات الهی غیر از صفت علم است که قائم باوست و این مذهب باطلست
بسه جهة اوّل اینکه لازم میآید که خدای تعالی مرکّب باشد از دو چیز
ذات او و صفاتیکه زائد بر ذات اویند و جناب الهی از ترکیب منزّه است
همچنانکه بعد از این مذکور خواهد شد دوّم آنکه لازم میآید ذات
در دانستن و اراده کردن و سایر صفات محتاج بآن صفت زائده
باشد و ذات خالی کافی نباشد و این باطل است زیرا که جناب
اقدس الهی احتیاج بهیچ چیز دیگر ندارد سیّم آنکه صفاتیکه غیر
از ذات الهی هستند یا قدیمند یا حادث و معنی قدیم آنستکه همیشه بوده است
و وقتی نبوده است که او نباشد و معنی حادث آنستکه در وقتی نبوده است
و بعد از آن بهم رسیده باشد و این هر دو قسم باطل است زیرا که
صفاتیکه زائد بر ذاتند اگر قدیم باشد لازم میآید که غیر از ذات الهی
موجود دیگر هم باشد و حال آنکه قدیم مختصّ ذات احدیّت است

و سایر موجودات حادث شد و اگر آن صفات زائده حادث باشند
لازم میآید که جناب اقدس الهی جلّ شانه وقتی آن صفات زائده را نداشته
باشد و بعد از آن حادث شده باشد و لازم میآید نعوذ بالله که
خدا در وقتی جاهل و عاجز باشد و بعد از آن عالم و قادر شود و بطلان
این ظاهر است پس معلوم شد که مذهب اشاعره باطل است
و جمعی دیگر نفی صفات از خدا کرده اند و میگویند خدا را هیچ صفتی نمیباشد
و اینکه میگویند خدا عالم است یا قادر است معنی او این است که
جاهل نیست یا عاجز نیست و بالجمله میگویند خدا را متصف بهیچ
صفتی نمیتوان کرد و در واقع و نفس الامر هم صفتی از برای او نمیباشد
و مخفی نیست که از این مذهب تعطیل لازم میآید زیرا که هرگاه جناب
الهی را نه عالم توان گفت و نه جاهل باید توقف نمود و در حق او در ساکت
باید شد و حال اینکه هرگاه صفت علم از او نفی شود جهل او لازم
میآید و این مذهب با وجود اینکه مستلزم جهل و عجز و نقص جناب
اقدس الهی است مخالف کلّ انبیاء و اولیاست پس بطلان او

به هر کسی ظاهر است و هویدا و اینکه فرموده‌اند امیر المؤمنین
کمال الدین معرفته وکمال معرفته توحیده وکمال توحیده
نفی الصفات عنه یعنی کمال دین شناختن خدا و کمال شناختن
خدا یگانه دانستن خدا و کمال یگانه دانستن خدا نفی صفات زائده است
از او والله العالم و ایضاً چنانچه میفرماید ومن وصفه سبحانه
فقد قرنه ومن قرنه فقد ثنّاه ومن ثنّاه فقد جزّاه و
من جزّاه فقد جهله یعنی هر که وصف کند خدا را بصفات زائده
پس مقارن گردانیده او را با صفات و هر که مقارن ساخت او را
بصفات زائده پس اعتقاد بدو خدا کرده یا بدوئی در ذات خدا
قائل شده پس او را صاحب جزء دانسته و هر که صاحب جزء دانسته
خدا را پس جاهل است خدا را که حاصل معنی و ظاهر مراد از یگانه
دانستن خدا و نفی صفات از او نه آنکه اصلاً صفتی از برای او ثابت
ثابت نکنند بلکه مراد آنست که صفتی که زائد بر ذات باشد از
او نفی کنند و صفات ثبوتی را عین ذات بدانند و بدانکه

صفات الله بر سه قسم است یکی صفات ذات که او را صفات
کمال هم میگویند و آن آنستکه حقتعالی با آن موصوف بشود و بضد
آن موصوف نشود مثل علم و قدرت و حیوة که گفته میشود الله تعالی عالم
و قادر و حیّ و جایز نیست بگویند الله جاهل و عاجز و میّت
دوم صفات فعل است که آنرا صفات جمال هم میگویند و آن
آنستکه خدا با آن و بضد آن موصوف شود مثل خالقیت و رازقیت
و نحو هما پس جایز است گفته شود خداوند خالق و رازق زید هست
و خالق و رازق پسر زید نیست بجهة آنکه او هنوز مخلوق نشده است
و این صفت ذات و صفت فعل هر دو را صفات ثبوتیه میگویند
سیم از اقسام صفت خداوندی صفات جلال است که آنرا صفات
سلبیه میگویند و مضمون عبارت کتاب چراغ ایمان است بدانکه
کمال و جمال واجب الوجود از حد بیرون و از عدد افزون است
ولی آنچه صفت کمال و جمال که علما ذکر کرده اند ده صفت است
حیوة و علم و قدرت و مشیت و اراده و اختیار

و سمع و بصر و کلام و بقا و معنی حیات آنستکه موجود
بسبب آن متصف بصفات مذکوره تواند شد و بقاء دوام وجود
ازلاً و ابداً و علم دانستن است و قدرت توانائی است بر کار بحیثیتی
که فعل و ترک هر دو از روی خواهش و علم باشد و قول باینکه علم و قدرت
بمعنی ضدش جهل و عجز است و خدا لا ضد له است مدفوع است
باینکه جهل و عجز از امور عدمی است نه وجودی پس ضدّ نیست ام
عدمی و مشیّت قصد فعل و ترکست و اراده تعلق گرفتن بقصد
بفعل یا ترک و اختیار ترجیح دادن فعل یا ترکست پس اختیار
متوسط میان مشیّت و اراده است بجهة آنکه اوّل قصد بفعل
یا ترک بعد از آن ترجیح یکی از آن دو بعد از آن اراده و عزم
بر یکی از آن دو و سمع علم بمسموعات و بصر علم بمبصرات
و کلام یعنی قدرت بر خلق کلام پس اصول این ده تا سه تا است
علم و قدرت و حیات و این سه اگرچه شامل هر ده تاست
ولیکن بجهة ترغیب و ترهیب عباد که مکلّفند بتکالیف ده تا

شمردند تا آنکه خوف و رغبت عباد بیشتر شود و دلیل بر اثبات
این اشیاء بر واجب الوجود این است که موجود بما هو موجود
قطع نظر از موانع ممکن است اتّصاف آن باین صفات و ذات
واجب محض حقیقت وجود و موجود محض است و هیچگونه ماهیّتی و
خصوصیّتی غیر از معنی وجود و موجود ندارد پس مانعی از اتّصاف آن
بصفات مذکوره نیست و هر چه ممکن است در واجب الوجود باشد
باید بالفعل باشد نه بالقوّه پس جمیع صفات باید در او بالفعل
باشد و دلیل دیگر اینکه این صفات برای موجود لامحاله شرف و جمال است
و بسیاری از ممکنات متّصفند بآنها پس واجب الوجود که علّت
و مبدء ایشان است بطریق اولی بایست صاحب صفات
شرف و جمال باشد و هو المطلوب امّا کیفیّت اتّصاف واجب
الوجود باین صفات بدین طریقست که تمام این صفات عین ذات
اوست بجهة آنکه واجب الوجود متّصف بوجود است بخودی خود
پس متّصف است باین صفات بخودی خود پس چنانچه ذات خود

هم وجود است هم موجود همچنین ذات او بمحض ذات خود هم حیاتست
هم حی و هم بقاء است و هم باقی هم علم است و هم عالم هم قدرت است
و هم قادر و همچنین همه صفات جمال و کمال دلیل دیگر اگر این صفات
یا یکی از اینها زائد بر ذات باشد پس ذات بنفسها خالی از آن است و
در حصولش محتاج بغیر خواهد بود تعالی الله عن الاحتیاج پس همه
صفات یک صفت و آن یک صفت محض ذات است بلی تعدد
و کثرت و تفاوت علاوه انکه اخبار اهل بیت علیهم السلام در این
مطلب ظاهر و متواتر است پس واجب الوجود بمحض ذات خود را میداند
و بهمین علم که عین ذات اوست و بذات خود دارد همه چیز غیر خود را
از ازل تا ابد میداند و هیچ چیز در علم او مشتبه بدیگری نمیشود و همچنین
در ازل بنفس ذات خود قدرت دارد بر همه چیز حتی بر محالات و
ممتنعات اگرچه آنها قابلیت تعلق ندارند و نیز عین عبارت کتاب
انیس الموحدین نراقی علیه الرحمه است بر اینکه مذهب ارباب شریعت
و جمیع حکماء اسلام این است که از برای خدا صفات کمالیه ثابت

و متحقق است و این صفات عین ذات الهی است و این مذهب حق است
هم از حیثیت شرع و هم از حیثیت عقل و باید اهل اسلام باین نحو
اعتقاد کنند و مراد از صفات الهی که عین ذات اوست این نیست
که ذات و صفات دو چیزند که با هم متحد شده اند و یکی شده اند
زیرا که یکی شدن دو چیز محالست بلکه مراد این است که ذات
اقدس الهی ذاتی است که نایب مناب و قائم مقام همه صفات است
و احتیاج بهیچ چیز زائد بر خود ندارد مثلاً ما در دانستن چیزها محتاجیم
که صفت علم قائم بذات ما باشد تا بر ما ظاهر و منکشف شود و در توانائی
بر امور محتاجیم باینکه صفت قدرت بذات ما قائم شود تا
توانیم آن امور را بعمل آورد و از این جهت هر که صفت علم و قدرت
از برای او حاصل نشده باشد چیزها بر او ظاهر و منکشف نیست و
توانائی بر امور ندارد با وجود اینکه ذات او موجود است پس معلوم است
که این صفات در ما غیر از ذات ما است و زائد بر ذات است
اما ذات جناب اقدس الهی در دانستن امور و توانائی بر امور

احتیاج بصفتی ندارد که زائد بر ذات باشد بلکه ذاتی است بسیط
و مجرّد که اصلا در او شایبه ترکیبی نیست و منشاء همه صفات کمالیه است
پس آن ذات مقدّس عین علم و عین قدرت و عین اراده است
یعنی نسبت بمعلومات علم است و نسبت بمقدورات قدرت است
و نسبت بمرادات اراده است و نسبت بمسموعات سمع است
و همچنین در سایر صفات و همچنین ذات او عین وجود است
و وجود او عین ذات اوست و تغایری میان ذات و وجود
او نیست زیرا که هرگاه وجود او عین ذات او نباشد یا ذات
سبب ایجاد آن وجود شده است یا غیر ذات و هر دو باطل است
زیرا که در اوّل لازم میآید که ذاتی که هنوز متصف بوجود هستی
نشده باشد باعث ایجاد چیز دیگری بشود و حال اینکه چیزی تا خود
موجود نشود نمیتواند چیز دیگری را ایجاد کند پس نمیتوان شد که وجود
الهی زائد بر ذات او باشد و ذات سبب هم رسیدن او بوجود شود
و در دوّم لازم میآید که غیر خدا وجود او را ایجاد کرده باشد

پس خدا محتاج بغیر خواهد بود و واجب الوجود نخواهد بود پس باید
وجود او عین ذات او باشد تا مفسده لازم نیاید و چون تصوّر
عینیّت وجود صفات با ذات فی الجمله اشکالی دارد ما در اینجا
بیانی واضحتر میکنیم و مثال میآوریم تا مقصود بر طالبان حقیقت
واضح و هویدا شود پس میگوئیم مراتب موجودات در وجود و صفات
خود بر سه قسم است قسم اوّل اینکه وجود و صفات زائد بر ذات
ایشان باشد و غیری هم سبب حاصل شدن وجود و صفات
ایشان شده باشد مثل وجود و صفات ممکنات که زائد بر ذات
ایشان است و دیگری هم سبب حاصل شدن آنها شده است
و مثال این قسم از صفات وجود روشنی است که بر روی زمین
حاصل شود که آن روشنی غیر از ذات زمین است و زائد بر زمین است
و سبب آن هم غیر از زمین است که خورشید باشد قسم دوّم
اینکه وجود و صفات او غیر از ذات او باشد امّا دیگری سبب
حاصل شدن وجود و صفات نشده باشد بلکه ذات سبب

شده باشد و مثال این قسم روشنی است که در آتش و در خورشید است
که آن روشنی غیر از آتش و خورشید است و زائد بر ذات ایشان است
امّا سبب حاصل شدن آن روشنی غیر از آتش و خورشید نیست بلکه ذات
آتش و خورشید است قسم سیّم آنستکه وجود و صفات او زائد
بر ذات نباشد بلکه عین ذات او باشد و در اتّصاف باینها احتیاج
بغیری نباشد و مثال این قسم نفس روشنی است که در حصول روشنی و
روشن بودن احتیاج بچیز دیگر ندارد و آن روشنی زائد بر ذات روشنی
نیست بلکه عین او است و هرگز روشنی از ذات خود جدا
نمیشود و از این قبیل است وجود واجب و صفات او که واجب
یک ذات بسیط من جمیع الجهات است که عین وجود و همه صفات
خود است و در وجود و صفات احتیاج بغیر خود ندارد و همه موجودات
را موجود میکند و صفات ایشان را بر ایشان افاضه میکند همچنانکه
آن روشنی همه اشیاء را روشن میکند و خود یک چیز است که
عین روشنی است و زائد بر خود نیست و احتیاج بروشنی دیگر ندارد

و بدانکه صفات الهی بر دو قسم است اوّل صفات ذات
که هرگز از ذات منفک نمیشود و تغییری در آنها نمیباشد و این
قسم از صفات باز بر دو قسم منقسم میشود قسم اوّل صفاتی است که
نسبت بچیزی دیگر ملاحظه نمیشوند مطلقا و متعلّقاتی در خارج
ندارند مثل حیات و بقای الهی که زنده بودن و باقی بودن صفتی
هستند از برای ذات الهی و نسبت بچیزی دیگر ملاحظه نمیشوند
قسم دوّیم صفاتیست که از برای ذات مقدس الهی میباشند
و در ازل و ابد منفک از ذات الهی نمیشوند امّا نسبت بچیزی
دیگر ملاحظه میشوند و آن نسبت بعد حادث میشود مثل صفت
علم و قدرت و سمع و بصر که در ازل خدا تعالی علم باشیاء
داشت و قدرت بهر چیزی داشت لیکن بعد از آنکه موجودات را خلق
کرد علم و قدرت تعلق بایشان گرفت و نسبت میان علم و معلوم
و قدرت و مقدور بهم رسید و این نسبت دخل بذات الهی
ندارد تا تغیّر او باعث تغیّر ذات شود یعنی نبودن آن نسبت

پیش از ایجاد موجودات و بهم رسیدن او و بعد از ایجاد باعث
تغیّر و تبدّل در ذات الهی نمیشود زیرا که این نسبت عین ذات نیست
بلکه صفت علم و صفت قدرت عین ذاتند و آنها همیشه باقی و
ثابتند و تغییر و تبدیل در آنها نمیباشد و دوّیم صفات فعلیت
و صفات فعل آنست که ثابت از برای ذات مقدّس نباشد
بلکه بسبب بهم رسیدن مخلوقات بهم رسند و این قسم از صفات
را باز بدو قسم منقسم کرده اند قسم اوّل اینکه همین نسبت محض
باشد و معنی دیگر سوای نسبت نباشد مثل خالقیّت که بمعنی مخلوق
کردن است و مثل رازقیّت که بمعنی روزی دادن است و مثل
تکلّم که بمعنی کلام گفتن است و معنی آنها همین نسبتی است که میان
خدا و مخلوقات است قسم دوّیم صفاتی است که غیر نسبت معنی
دیگر هم هست و آن نسبت از آن صفت هم جدا نمیشود بلکه ملازمه
با او هست مثل اراده و مشیّت که عبارتند از قصد کردن بفعل
و این قصد که در اراده کننده حاصل میشود و میان نسبتی است

که میان

که میان اراده کننده و آن چیز است که مراد است امّا
هر وقت آن قصد بهم میرسد آن نسبت هم حاصل میشود و حق
آنستکه مجموع صفات فعل هم حسبی و مبدئی دارند که آن مبدأ
عین ذاتست و از ذات جدا نمیشود و همیشه باقی است و آنچه با ایجاد
خلق بهم میرسد نسبتی است که حاصل میشود مثلاً سبب و مبدأ خالقیت
قدرت است بر خلق کردن و مبدأ رازقیّت قدرت است بر
روزی دادن و مبدأ تکلّم قدرت بر ایجاد کلام است و این
مبدأ که قدرتست عین ذاتست و تغییری در او نیست بلکه در ازل
متّصف است باینکه در لایزال این امور از او صادر خواهد شد
و آنچه در ازل نیست و با ایجاد مخلوقات بهم میرسد نسبتی است
که میان خالق و مخلوق و رازق و مرزوق و متکلّم و مخاطب
است و این نسبت امری است اعتباری که دخلی بذات
ندارد که تغییر او باعث تغییر ذات شود و همچنین مبدأ اراده علم
الهی است بخیریّت و صلاح و نظام عالم یعنی خدا در ازل

علم داشت که صلاح و نظام عالم آنستکه هر یک از موجودات
را بچه نحو و در چه وقت ایجاد کند و این علم عین ذاتست و دائم
تغییر و تبدیل نیست و آنچه متغیر و متبدل میشود نسبتی است که دخلی
بذات ندارد و انشاء الله تعالی بعد از این حقیقت اراده بتفصیل
مذکور خواهد شد ٭ بالجمله مبدء الله و صفات آن از قدرت
و علم که عین ذاتند و در ازل از برای خدا ثابتند بیرون نیست
و سایر صفات که عین ذات نیستند و در ازل از برای خدا ثابت
نیستند و بعد از ان حادث میشوند دخلی بذات ندارند و تغییر
آنها باعث تغییر ذات نشود بلکه اعتبارات و نسبتهای چندند
که ذات متصف بآنها میشود و نسبت بمتعلقاتیکه در خارج دارند
و توضیح کلام در این مقام آنستکه صفات ذات محال است
که از ذات منفک شود و انفکاک آنها از ذات باعث نقص است
بلکه آن صفات همیشه عین ذاتند مثل علم و قدرت و حیات
و بقاء اما صفات فعل از قبیل رازقیت و خالقیت که عین

ذات نیستند تغیر و تبدل آنها باعث تغیر و تبدل ذات نمیشود
و ضرر ندارد که جناب الهی در وقتی آن صفات از او صادر میشود
و در وقتی دیگر از او صادر نشود و این معنی باعث نقص او نمیشود
مثلاً پیش از ایجاد زید خدا قادر بر ایجاد او بود و آن قدرت
عین ذات او بود اما هنوز خالقیت و رازقیت زید بر او صادق
نبود و این معنی نقص او نیست بلکه خلاف آن نقص است زیرا که
خلقت او پیش از وقتی که مصلحت در خلق او بود خلاف مصلحت
بود و ارتکاب خلاف مصلحت نقص است پس خلق کردن زید
در همان وقت که مصلحت است صفت کمال است و در غیر آن
وقت نقص است و خدا از ان منزه است و همچنین در سایر
مخلوقات و همچنان در آنچه خلق هم نکرده است مصلحت
نبوده است یعنی خدا قادر است بر ایجاد چندین هزار عالم
اما خلق کردن آنها خلاف مصلحت بود و باین جهة خلق نکرد
و این نقص بر خدا نیست بلکه با وجود عدم مصلحت اگر خلق میکرد

نقص عیوب پس معلوم شد که صفاتیکه عین ذاتند از قبیل
علم و قدرت و بقاء همیشه باقی هستند و انفکاک آنها از ذات
مستلزم نقص است و تغیر و تبدل آنها باعث تغیر و تبدل ذات است
امّا صفات فعل که دخلی بذات ندارند ضرر ندارد که در وقتی باشد
و در وقتی نباشد و نبودن آنها در وقتی نقصی نیست و تغییر آنها باعث
تغییر ذات نیست وَاِنَّهُ لَیسَ بِجِسمٍ وَلَا صُورَةٍ وَلَا
عَرَضٍ وَلَا جَوهَرٍ بَل هُوَ مُجَسِّمُ الاَجسامِ وَمُصَوِّرُ الصُّوَرِ
وَخالِقُ الاَعراضِ وَالجَواهِرِ وَرَبُّ کُلِّ شَیءٍ وَمالِکُهُ وَجاعِلُهُ
وَمُحدِثُهُ ظاهر لفظ اشاره است بنفی صفات سلبیه از ذات
اقدس الهی که باختلاف بعضی هفت و بعضی بیشتر شمرده اند
و اوّل از آنها آنکه واجب الوجود مرکّب نیست زیرا که مرکّب آنست
که از اجزاء متعدّد جمع شده باشد پس مرکّب در حدّ ذات
خود محتاج است باجزاء خود زیرا که بعد از جمع شدن اجزاء
مرکّب حاصل میشود پس هرگاه اجزاء مرکّب مهیّا از چند اجزاء

شد محتاج میشود بیک فاعل تا آنها را ترکیب کند و آن
جزءها فاعل مرکّب نمیتوانند شد زیرا که این اجزاء داخل
در مرکّب بلکه عین مرکّبند پس اگر جزء فاعل باشد همه اجزاء
لازم میآید که فاعل شود بنفس وجود خودش یعنی خودشرا ایجاد کرده
باشد و برهان قائمست که هیچ چیز ایجاد نفس خود نمیکند و الّا
لازم میآید تقدم شیء علی نفسه این لغو و باطل است پس ثابت شد
که واجب الوجود مرکّب نیست و دیگر مرکّب بر دو قسم است
اوّل آنکه مرکّب از چند چیز خارجی باشد مثل بدن حیوان که
مرکّب است از گوشت و پوست و استخوان و غیر اینها دوّم
آنستکه مرکّب از اجزاء عقلیّه باشد یعنی در خارج یک چیز
باشد امّا عقل او را تحلیل بجنس و فصل کند مثلاً حقیقت انسان
که نوع است و شامل زید و عمرو و بکر و سایر افراد انسان است
یک چیز است در خارج امّا عقل او را بدو چیز تحلیل میکند یکی
جنس که حیوان باشد و یکی فصل که ناطق باشد زیرا که حقیقت

انسان عبارتست از حیوانیکه ناطق باشد پس حقیقت انسانیت
در عقل از دو چیز مرکب است اگرچه در خارج یک چیز است بهر صورت
جناب مقدس الهی بهیچ معنی مرکب نیست دوم واجب الوجود
جسم نیست زیرا که جسم آنستکه قابل ابعاد ثلاثه باشد یعنی قبول قسمت
کند در طول و عمق و عرض پس هر چیزیکه قابل ابعاد ثلاثه باشد
مرکب خواهد بود چه مرکب عقلی و چه مرکب حسی و ثابت شد که واجب
الوجود مرکب نیست سیم و چهارم واجب الوجود جوهر و عرض نیست
زیرا که در تعریف جوهر بیان کرده اند آن ممکن الوجود است که از
شان وجود خارجی آن استغناء از محل و موضوع و منقسم است
باعتباری بلطیف و کثیف لطیف آنکه او را نتوان دیدن و نتوان
بجانب او اشاره کرد مثل عقل و نفس که جوهر مجرد و روحانی نیز
میگویند و جوهر کثیف آنستکه او را توان دیدن و توان بجانب
او اشاره کردن مثل انسان و حیوان که مادی و محسوس است
و دیگر مجرد مثل کلیات معقوله و عقول عرضیه و طولیه و بعبارهٔ دیگر

مادیات را عالم خلق و مجردات را عالم امر نیز گویند که
له الخلق وله الامر و عرض آن ممکن الوجود است که از شان
وجود خارجی آن قیام بمحل و حاجت بموضوع است مثل سیاهی
و سفیدی که عارض بر اجسام میشود و ممکن محالست واجب الوجود
شود پس خدا جوهر و عرض نیست پنجم واجب الوجود از حلول
و اتحاد منزه است زیرا که حلول آنستکه دو چیز توی هم رفته باشند
که یکی را حال و دیگری را محل میگویند مانند هیولی و صورت
و اتحاد آنستکه دو چیز یکی شده باشد مانند شیر و روغن که
نصاری میگویند العیاذ بالله واجب الوجود بحضرت عیسی حلول
کرده و طایفه نصیریه میگویند بحضرت علی علیه السلام و بعضی از
صوفیه توهم کرده اند که واجب الوجود بعارفها حلول کرده مثل آنکه
میگویند بشمس تبریزی حلول کرده تعالی الله عن ذلک علوا
کبیرا و این حلول و اتحاد بالنسبه بواجب الوجود محال است
زیرا که دو چیز بعد از متحد شدن یا هر دو بحال خود باقی میباشند

یا نه اگر باقی باشند اتحاد نمیشود بواسطه انکه دو تا هستند
نه واحد و اگر هر دو معدوم شوند باز اتحاد نمیشود بلکه شئ ثالثی میشود
و اگر یکی بماند و دیگری معدوم شود باز اتحاد نمیشود ششم واجب
الوجود محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد آید مانند
سهو و نسیان و خواب و تشنگی و وا ماندن و لذت و الم و درد و
بیماری و پیری و جوانی و لذت اکل و شرب و جماع کردن و محل
هیچ معقوله از مقولات نه کانه عرضی نیست زیرا که محل در لغت جای
و مکان را میگویند و حوادث جمع حادثه و حادثه الخیری را
میگویند که اول معدوم باشد بعد موجود شود پس اگر واجب
الوجود محل حوادث باشد ممکن الوجود میشود و این در نهایت
ظهور باطل و لغو میباشد زیرا که انقلاب ماهیت لازم میآید
و آن باطل است هفتم واجب الوجود مرئی نیست یعنی چیز دیدنی نیست
نه در دنیا و نه در آخرت زیرا که دیدن یا با چشم است یا با ادراک
عقل اگر با چشم باشد یا جسم ملون است مانند سفیدی و سیاهی

و سایر الوان و یا جسم مضیئ است مانند روشنائی ماه و
افتاب و ثابت کردیم که واجب الوجود جسم نیست و انچه در
عقل درک میشود باید مخلوق باشد كُلَّمَا مَيَّزْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ
فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَمَصْنُوعٌ مِثْلُكُمْ مَرْدُودٌ
إِلَيْكُمْ زیرا که هر چیزیکه عقل او را ادراک میکند آن صورتی است
که در پیش عقل حاصل بشود و باید که بعقل قائم بشود مانند صورتیکه در
آئینه است و هر چیزیکه بعقل قائم بشود آنرا قائم بغیر میگویند زیرا
که عقل چیز دیگر و صورت حاصله در عقل چیز دیگر است و هر چیزیکه
قائم بغیر باشد البته محتاج میشود و هر محتاج ممکن الوجود است
نه واجب الوجود پس ثابت شد که با عقل هم کنه ذات اقدس
باریتعالی درک نمیشود نظم جهان متفق بر الهیتش فرومانده
در کنه ماهیتش نه ادراک در کنه ذاتش رسد نه فکرت بغور
صفاتش رسد نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم نه در ذیل
وصلش رسد دست فهم که خاصان در این ره فرس رانده اند

بلا احصی از تنگ ... مانده اند در این ورطه کشتی فرو شد هزار
که پیدا نشد تخته بر کنار اِعْتِصَامُ الوَرَیٰ بِمَغْفِرَتِكَ
عَجَزَ الوَاصِفُونَ عَنْ صِفَتِكَ تُبْ عَلَيْنَا فَإِنَّنَا بَشَرٌ
مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ و ادلهٔ نقلیه نیز شهادت میدهند که
واجب الوجود مرئی نیست بواسطه دلالت کردن آیات و اخبار
اما آیات منها قوله تعالی لا تدرکه الابصار یعنی هیچ چشم
او را درک نخواهد کرد زیرا که نفی در اینجا از برای عموم سلب است نه
سلب عموم ولکن ملا علی قوشچی که از علماء عامه است میگوید نفی
از برای سلب عموم است یعنی جمیع چشمها او را نمی بیند بلکه بعض
چشمها که چشم مؤمن است او را می بیند لهذا بعض از عامه معتقدند
براینکه در روز محشر مؤمنین خداوند عالم را می بینند و کافرین
نمی بینند این مذهب باطل است همچنانکه خداوند عالم بجناب
موسی فرمود لن ترانی یا موسی یعنی ای موسی مرا هیچ وقت
از اوقات نخواهی دید زیرا که لن از برای نفی ابدی است باتفاق

نجات تفسیر آیه شریفه این است که حضرت موسی میدانست که
خدا از آن منزه تر است که بچشمها دیده شود ولکن حق تعالی
با او سخن گفت و او را هم سر از خود گردانید و او برگشت
بسوی قوم خود و ایشان را خبر داد که خدا با من سخن گفت مرا
مقرب درگاه گردانید گفتند ما ایمان بتو نمیاوریم بانچه میگوئی
تا سخن خدا را بشنویم چنانکه تو شنیده و ایشان هفتصد هزار
مرد بودند پس از میان ایشان هفتاد هزار کس اختیار کرد و
از آنها هفت هزار و از آنها هفتاد کس برگزید با خود بطور
سینا برد که محل مناجات او بود ایشان را در دامنه کوه
باز داشت و خود بکوه بالا رفت از خدا سؤال کرد که با او
سخن بگوید چنانکه آن هفتاد نفر بشنوند پس خدا با او سخن گفت
ایشان کلام الهی را شنیدند بعد از آن از روی لجاجت گفتند
که ما ایمان نمیاوریم که سخن خداست تا خدا را آشکارا نه بینیم
پس از آن حضرت موسی بجهت دفع اعتراض عرض کرد خدایا خود را

بمن بنما و مراد از تقیید موسی بنفس خود هش بدانند که این امر (آنستکه صح)
عظیم است حتی پیغمبرها نمیتوانند حقتعالی را ببینند پس از جانب
رب الارباب خطاب با عتاب آمد لَن تَرانی یا موسی یعنی تو که
پیغمبران اولوالعزم هستی هرگز مرا نخواهی دید پس غیر تو چگونه خواهد
دید زیرا که تو ممکن الوجود هستی و ممکن الوجود محال است که مقابل واجب
الوجود باشد و اما اخبار مثل قوله صلی الله علیه وآله ان الله
اِحتَجَبَ مِنَ العُقُولِ کَما احتَجَبَ عَنِ الأبصارِ یعنی بدرستیکه
چشمها حقتعالی را نمی بینند عقلها هم کنه او را درک نمیکنند اگر
گوئی چگونه جمع میشود میانه اعتقاد باینکه خداوند مرئی نیست و میانه
اینکه حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود لَم اَعبُد رَبّاً لَم اَرَه یعنی
عبادت نکرده ام پروردگاری را که ندیده ام او را و حضرت حسین ع
میفرماید فَرَأیتُکَ ظاهِراً فی کُلِّ شَیءٍ فَانتَ الظّاهِرُ
لِکُلِّ شَیءٍ یعنی دیدم ترا آشکار و ظاهر در هر چیز و توئی ظاهر
از برای هر چیز و در جای دیگر همین حضرت فرموده عَمِیَت عَینٌ

لا تَراکَ یعنی کور باد چشمیکه نه بیند ترا جواب گوئیم مراد از رؤیت
در این اخبار دیدن بچشم ظاهری نیست بلکه رؤیت بقلب است
ویقین حاصل کنند صح (۹) یعنی بقلب و دیده باطن معرفت بذات باری تعالی حاصل کنند ۹
بآن ذات اقدس و این معرفت از برای همه هست ولکن خواص میدانند
چه می بینند عوام نمیدانند (حافظ) در بزم دل از روی تو صد
شمع برافروخت این طرفه که بر روی تو صد گونه حجاب است و
حاصل این رؤیت قلبی معرفت الله است که فطری است از برای
همه اشیاء ولیکن منکرین وجود باریتعالی عالم بمعرفت خود و بصیر
برؤیت خود نمیشد (حافظ) چندین هزار ذره سراسیمه میدوند
در آفتاب غافل از آن کافتاب چیست بعضی گفته اند وقتی ماهیان
گفتند مدتی است حکایت آب میشنویم و میگویند زندگی ما از آبست
و هرگز آب را ندیده ایم و شنیده بودند که در فلان دریا ماهی
بسیار دانا گفتند نزد او رویم تا آب را بما بنماید چون نزد او رسیدند
ان ماهی عالم گفت شما چیزی غیر از آب بمن بنمائید تا من بشما

قسما بنمایم هشتم واجب الوجود بی شریک است یعنی تنها و
بیهمتاست و کفو و مثل ندارد زیرا که اگر واجب الوجود دو باشد
نظام آسمان و زمین بهم میخورد و چون بهم نمیخورد لهذا شریک
و کفو ندارد و شاهد براین قوله تعالی است لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا
اللهُ لَفَسَدَتَا و دلیل دیگر آنکه هرگاه واجب الوجود دو باشد
باید معنی وجوب وجود در میان هردو مشترک باشد و چون دوئیت
لازم دارد امتیاز را باید در هر یک از ایشان چیزی باشد که در
دیگری نباشد تا دوئیت حاصل شود پس هر یک از دو واجب
مرکب خواهد بود از دو چیز یکی وجوب وجود که مشترک میان
ایشان است و دیگر آن چیزیکه بآن از یکدیگر ممتاز و جدا میشوند
و واجب الوجود نمیتواند که مرکب باشد زیرا که ترکیب نقص است
بواسطهٔ احتیاج آن و ایضاً دلیل دیگر آنکه هرگاه واجب الوجود
دو باشد مثلاً پس اگر یکی اراده کند که زید را موجود کند و دیگری
اراده کند که زید موجود نشود بلکه بر عدم باقی باشد پس اگر اراده

آیة

هردو بعمل آید لازم میآید که زید هم موجود باشد و هم معدوم
و اگر اراده هیچیک بعمل نیاید لازم میآید که هردو قدرت بر اراده
خود نداشته باشند و عاجز باشند و اگر اراده یکی بعمل آید و اراده دیگری
بعمل نیاید پس لازم میآید که یکی عاجز باشد پس او را خدا گفتن نشاید
و دلیل دیگر آنکه حضرت امیرالمؤمنین ع فرموده است که اگر واجب
الوجودی غیر از حقتعالی میبود باید کتب و رسل او نزد ما بیاید چون نیامده
پس واجب الوجود غیر از حقتعالی نیست زیرا که واجب الوجود باید فیاض
مطلق و فیاض مطلق باشد هرگاه یک خدا صد و بیست و چهار
هزار پیغمبر برای معرفت و عبادت خود بفرستد و خلق را هدایت
بکند العیاذ بالله اگر خدای دیگری میبود او نیز میبایست پیغمبری
برای شناسایندن خود و عبادت بفرستد و الحال که نفرستاده
از دو قسم خارج نیست یا قادر نیست عاجز است و یا حکیم نیست
جاهل و بخیل است و هیچیک از این صفات بر واجب الوجود
روا نیست و باید اعتقاد کرد بتوحید پروردگار عالم از پنج جهة

اوّل توحید در ذات بدلیل قوله تعالی لا تتّخذوا الٰهین
اثنین انّما هو اله واحد و قوله تعالی قل هو الله احد دوّم
توحید در صفات بدلیل قوله تعالی لیس کمثله شیء و قوله تعالی
و لم یکن له کفوا احد سیّم توحید در افعال بدلیل قوله تعالی اروني
ماذا خلقوا من الارض ام لهم شرک فی السموات چهارم توحید
در عبادات بدلیل قوله تعالی و لا یشرک بعبادة ربّه احدا پنجم
توحید در ذات و صفات بدلیل قول امیر المؤمنین ع در نهج البلاغه
و کمال التوحید نفی الصّفات عنه و بعبارة اخری باید اعتقاد
کرد براینکه خداوند عالم واحد است باعتبار اجزاء عقلیّه
که جنس و فصل باشد یعنی اجزاء عقلیّه برای او نیست و واحد است
باعتبار اجزاء خارجیّه از مادّه و صورت و عناصر و غیر ذلک یعنی اجزاء
خارجیّه هم ندارد و واحد است باعتبار ذات و صفات یعنی
چنین نیست که صفات او غیر ذات او باشد و واحد است باعتبار
افراد و جزئیّات یعنی مفهوم کلّی نیست که افراد متعدده داشته

باشد که افراد باهم شریک و شبیه باشند یعنی لا شریک له
و لا تعدّد فیه و لا تکثّر فی ذاته فهو واحد بحسب الذات
و الصّفات و من جمیع الجهات پس واجب الوجود تعالی نیست
یعنی صفات کمالیّه زائد بر ذاتش نیست مثل صفات ممکنات بلکه عین
ذاتش هست زیرا که اگر زائد بر ذات باشد یا قدیم خواهد بود یا حادث
و هر دو محال است زیرا که اگر قدیم باشد تعدّد قدما لازم میآید و قدیم
غیر خدا نمیباشد پس آن نیز خدای دیگر خواهد بود و اگر حادث باشد
لازم میآید که واجب الوجود محلّ حوادث باشد و آن محال است
و نیز لازم میآید که اگر صفات زائد بر ذاتش باشد اینکه حقتعالی
محتاج باشد در صفات خود بر غیر خودش و این مستلزم نقص و عجز است
محصّل کلام اینکه صفات کمال حقتعالی عین ذات اوست بحسب
حقیقت و هویّت و غیر اوست بحسب مفهوم یعنی بحسب متفاهم از
لفظ در نزد اهل عرف و لغت و همچنین است صفات با یکدیگر یعنی
قدرت حقتعالی عین علم او و حیات اوست بحسب حقیقت و غیر اینهاست

بحسب مفهوم و مرجع این سخن نفی صفاتست از حقتعالی که حصول
نتایج و ثمرات آن صفات چنانچه امیر المؤمنین ع در خطبه نهج البلاغه
فرموده وَكَمَالُ التَّوْحِيدِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ
صِفَةٍ اَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَشَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ اَنَّهُ
غَيْرُ الصِّفَةِ وَعَنِ الْبَاقِرِ ع اَنَّهُ يَسْمَعُ بِمَا يُبْصِرُ وَيُبْصِرُ بِمَا
يَسْمَعُ پس از اینجا ظاهر شد که صفات عین همدیگرند بحسب حقیقت
و غیر همند بحسب مفهوم (شعر) عِبَارَاتُنَا شَتّٰى وَحُسْنُكَ
وَاحِدٌ وَكُلٌّ اِلٰى ذَاكَ الْجَمَالِ يُشِيرُ و هرچند در عدد صفات
ثبوتیه و سلبیه بعضی اختلاف کرده اند لیکن مناط آنست که
باید چنان دانست که خداوند عالم بهر صفت کمالی متصف است
زیرا که نبودن آن صفت نقص است پس بهمین دلیل ذات مقدس الهی
منزه است از جسم و ماده و صورت و جوهر و عرض و ولد و والد
و ضد و مثل و حرکت و سکون و انتقال و زوال و مکان و قیام
و قعود و سنه و نوم بجهت آنکه خستت و حاجت در همه اینها ظاهر

و تعالی الواجب عن الحاجة والحاجبِ وَاَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ
وَرَسُولُهُ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَ
اَنَّ شَرِيعَتَهُ خَاتَمُ الشَّرَايِعِ فَلَا شَرِيعَةَ بَعْدَهَا اِلٰى يَوْمِ
الْقِيٰمَةِ یعنی محمد ص بنده خدا و رسول خدا و خاتم پیغمبران است
و پیغمبری بعد از آن سرور نیست تا روز قیامت و شریعت آنجناب
ختم کننده شریعتها است پس شریعتی بعد از این شریعت نیست
تا روز قیامت وَاَقُولُ اِنَّ الْاِمَامَ وَالْخَلِيفَةَ وَوَلِيَّ الْاَمْرِ
بَعْدَهُ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ ع ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ
ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى
بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسٰى ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ اَنْتَ در بحار
الانوار در لفظ حدیث شریف یا مولای را علاوه دارد حاصل
معنی عرض میکند اعتقاد من این است که امام و پیشوا و خلیفه و ولی متصرف
در امور پس از حضرت ختمی مرتبت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است
بعد فرزندش حسن بعد حسین بعد فرزندش علی بن الحسین که حضرت

زین العابدین است پس از آن محمد بن علی که حضرت باقر است
بعد فرزندش امام جعفر صادق است بعد موسی بن جعفر است بعد
علی بن موسی که حضرت رضا علیه السلام است و بعد فرزندش
محمد تقی و بعد از امام محمد تقی امام و خلیفه و اولی التصرف در امور شما
هستید ای آقای من فَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ مِنْ بَعْدِی الْحَسَنُ
ابْنِی فَکَیْفَ النَّاسُ بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ پس حضرت امام علی نقی
فرمود بعد از من حسن پسر من است امام و خلیفه و ولی امر پس چگونه خواهد بود
حال مردم بخلف بعد از حسن فرزند من قَالَ فَقُلْتُ وَکَیْفَ ذَلِکَ
یَا مَوْلَایَ قَالَ لِاَنَّهُ لَا یُرَی شَخْصُهُ وَلَا یَحِلُّ ذِکْرُهُ بِاسْمِهِ حَتَّی یَخْرُجَ
فَیَمْلَاءُ الْاَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا
شاه عبد العظیم میفرماید پس عرض کردم چگونه است این ای آقای من
فرمود بجهة آنکه دیده نمیشود شخص او و حلال و جایز نیست بردن اسم
یعنی او را باسم مبارک یاد نمودن تا اینکه بیرون میاید پس پر
میکند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده است از ستم و جور

قَالَ فَقُلْتُ اَقْرَرْتُ وَاَقُولُ اِنَّ وَلِیَّهُمْ وَلِیُّ اللّٰهِ وَ
عَدُوَّهُمْ عَدُوُّ اللّٰهِ وَطَاعَتَهُمْ طَاعَةُ اللّٰهِ وَمَعْصِیَتَهُمْ
مَعْصِیَةُ اللّٰهِ وَاَقُولُ اِنَّ الْمِعْرَاجَ حَقٌّ وَالْمُسَائَلَةَ فِی الْقَبْرِ
حَقٌّ وَاِنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ وَالصِّرَاطَ حَقٌّ وَ
الْمِیزَانَ حَقٌّ وَاِنَّ السَّاعَةَ آتِیَةٌ لَا رَیْبَ فِیهَا وَاِنَّ اللّٰهَ
یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ گفت پس گفتم اقرار آوردم و اعتقاد
من اینست که بتحقیق دوست این بزرگواران دوست خدا و دشمن
ایشان دشمن خدا و طاعت ایشان طاعت خدا و معصیت
ایشان معصیت خداست و اعتقاد من این است که بتحقیق معراج
حق و سؤال در قبر حق و بهشت حق و جهنم حق و صراط
حق و میزان حق است و بتحقیق روز قیامت آمدنی است هیچگونه
شبهه و شکی در آن نیست و بتحقیق خداوند عالم برمی انگیزاند
برای حساب اشخاصی را که در قبرها هستند وَاَقُولُ اِنَّ الْفَرَائِضَ
الْوَاجِبَةَ بَعْدَ الْوِلَایَةِ الصَّلٰوةُ وَالزَّکٰوةُ وَالصَّوْمُ

وَالْحَجُّ وَالْجِهادُ وَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ فَقالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِما السَّلامُ يا أَبَا الْقاسِمِ هٰذا وَاللّٰهِ دينُ اللّٰهِ الَّذي ارْتَضاهُ لِعِبادِهِ فَاثْبُتْ عَلَيْهِ ثَبَّتَكَ اللّٰهُ بِالْقَوْلِ الثّابِتِ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ واعتقاد من را این است که تحقیق فرائض واجبه یعنی تکالیف لازمه خداوند تبارک وتعالی بر عباد و بندگانش بعد از ولایت و دوستی محمد وآل محمد نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر است پس حضرت امام علی النقی فرمود ای ابو القاسم قسم بخدا این دین خداوند آنچنان دینی که پسندیده است او را از برای عباد و بندگان خود پس محکم واستوار بر آن باش خداوند استوار و محکم دارد تو را بقول ثابت یعنی بر همان عقیده دینی که اظهار نمودی و تقریر شد در حیات و زندگانی دنیا و آخرت از تقریر و تصدیق امام علیه السلام مستفاد میشود که حاصل معنی و مدلول الحدیث معتبر مزبور در کاملیت و تمامیت لوازم اصول عقاید دین اسلام

از اوضح بیانات است زیرا که قول و تقریر و فعل معصوم عند بیان الأحکام در غیر موارد تقیه حجة است مسلماً و هرگاه نقصان و ناتمامی در لوازم اصول عقاید آن متصور بود بر حسب لزوم چون مقام مقام بیان است آنحضرت باید بمحدث علیم جناب عبد العظیم بیان و تعلیم فرماید همچنانکه مسئله وصایت و امامت امامین همامین بعد از شخص شریف خود را بیبیان شافی کافی اشاره فرمود و چنانچه زیاده بیانی نفرموده سکوت در مقام بیان چون افاده حصر میکند لذا معلوم و معین و مبرهن است که مطابق مدلول الحدیث مقرون بتقریر امام که ایضاً تصدیق فرمود اصول دین اسلام و لوازم عقاید حقه آن تمام و مضمون بلاغت مشحون حدیث شریف بنحوی شامل و حاوی مراتب عقاید حقه این دین قویم اسلام که نقصانی در او متصور نیست و از خبر خیر اثر ظهور تمام تمامیت و تمامیت آن دارد و دلیل روشن و اتقن بر اثبات اینمدعا تصدیق آن حجة الله البالغه با تاییدات قسم است که میفرماید ای ابا القاسم

قسم بخدا اینست دین خدا الخبان نبی که پسندیده است او را
برای بندگان خود و علاوه امر مؤکد میفرماید که براین دین یعنی همین
عقاید حقه که اظهار شد محکم و استوار باش حتی دعاء ثابت بودن
بران را در حق ... میفرماید پس در اینصورت مخترعین در دین قویم و
منحرفین از این صراط مستقیم که تمسک بقرآن مبین و توسل
بعترت طاهره خاتم المرسلین من الأئمة المعصومین علیهم صلوات
الله الملک المصلین را از دست داده انحراف از طریقه مستقیمه
سلسله عصمت ورزیده مثل اشخاصی که ارادات خاصه مخصوصه
شیخ و مرشد را طوری لحاظ نموده که جزو عقاید شمرده میگویند
باید شیخ را رکن رابع و واسطه در فیض دانست و صورت مرشد را
هنگام عبادت علی الخصوص فی حال الصلوة باید در نظر آورد از ظواهر
آیات و اخبار خصوصاً بیان اینحدیث معتبر شریف بلاشبهه و
خلاف مخترع و مبتدع و در وادی ضلالت و گمراهی افتاده موجب
سخط و غضب نامتناهی جناب اقدس الهی گردیده اند و هرگاه توهم

اینکه در نظر آوردن صورت مرشد فی حال الصلوة اتم و ابلغ
و اکمل طرق است برای وصول و حصول حضور قلب در پیشگاه حضور
مبارک معبود واقعی حقیقی جل جلاله و عم نواله نعم ما قال —
حفظت شیئاً و غابت عنک اشیاء از انمعنی غفلت
داشته اند که چنین توجه و حضور قلبی عین غفلت و منجر بشرک و
اقل مراتب مرحله شرک خفی از آن ظاهر و هویدا و مخالف ظاهر
آیات شریفه خصوصاً کریمه فاعبد الله مخلصاً له الدین است
که بکلی عمل بی ثمر چنانچه بدعت و حقیقتاً از عنوان عبادت بیرون
میرود و فی البحار عن موسی بن جعفر عن آبائه قال قال
رسول الله من عمل فی بدعة خلاه الشیطان و العبادة
و القی علیه الخشوع و البکاء و شاید احتمال وجهین از مفاد
خبر شریف بعید نباشد اول اینکه کسیکه عمل کند در بدعت یعنی
بخواهد سنه سیئه قرار دهد شیطان او را واگذار میکند با عبادتش
و میاندازد بر او خشوع و گریه را زیرا که هر چند ظاهر الصلاح و خشوع

دگر به او بیشتر زود تر عوام الناس در قبول کردن بدعت او فریب خورده سر غایت ضلالت وگمراهی افتاده بدین سبب اتباع شیطان زیاد میشود ثانی آنکه شیطان با او خلوت مینماید خشوع وبکاء او را القا میکند که از طریق عبادتش گمراه کند زیرا که هر کس را از طریق ادب وادب بحال او در مقام گمراهی وضلال بر میاید همچنانکه حکایت برصیصای عابد معروف وغیر ذلک کذلک واین مطلب خفائی ندارد که معنی عبادت تعظیم وتذلل است از برای خالق یکتای بهیئات بکیفیات مخصوصه که بقصد فرمان برداری او بجا آورند ودر فرمایش ارسال انبیا واوصیا وتنزیل کتب بجهت آنهاست ودر فرمان برداری موقوف است بر اموریکه از جانب سید ومولا رسیده وموافق امریکه مولا خواسته وحکم فرموده اتیان شود نه آنکه عملی را از پیش خود طاعت وعبادت فرض نموده بجا آورند زیرا که متفق علیه علمای امامیه رضوان الله علیهم است که عملی را چنانچه بعنوان عبادت از پیش خود کسی بقصد ورود بجا آورد تشریع وبدعت وفعل حرامی است بجا آورنده

که گذشته از ثواب حسنه ظاهر این است که عقاب کرده میشود بر این عملی که از پیش خود بقصد اینکه از شرع رسیده اتیان نموده است ودر صورتیکه در فروع دین زیاد نمودن عملی را که از شرع نرسیده باشد اینطور مشکل است امر در اصول دین البته بطریق اولی اشکل ازان است والعیاذ بالله آنچنان اشخاص که در عقاید حقه دینیه اسلامیه من عندهم ولو اندکی بوده باشد افزوده یا بیفزایند نا ذور ومردود ند من عند الله وکان محاربه با خدا وتمام انبیا واوصیا علیهم السلام است واز برای چنین اشخاصی که در وقوع هلکه مرتبه شرک دست داده بنهایت اشکال در امید نجات وعفو از سیئات است همچنانکه ایزد متعال جل شانه در رقم مبارک شیم خود تصریح بان فرموده که اِنَّ اللهَ لَا یَغْفِرُ اَنْ یُشْرَكَ بِهِ ودر ذیل کریمه فَمَنْ کَانَ یَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا یُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ اَحَدًا تبلیغ نهی بلیغ از معصیت کبیره شرک فرموده وفی البحار

عملاً صالحاً اى خالصاً لله تعالى يتقرب به اليه ولا يشرك
بعبادة ربه احداً غيره من ملك و بشر او شجر او حجر
وقوله تعالى وما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين
حنفاء مخلصين له الدين اى لا يشركون به شيئاً حنفاً
مائلين عن العقائد الزائغة عن ابي عبد الله عليه السلام
فى قول الله حنيفاً مسلماً قال خالصاً لا يشوبه شئ بيان
الحنيف المائل الى الدين الحق وهو الدين الخالص والمسلم
المنقاد لله فى جميع اوامره ونواهيه ولما قال سبحانه
ما كان ابرهيم يهودياً ولا نصرانياً ولكن كان حنيفاً
مسلماً وما كان من المشركين وجعل الحنيف المسلم فى
مقابلة المشرك فلذا فسره عليه السلام الحنيف او الحنيف
المسلم بمن كان خالصاً لله مخلصاً عمله من الشرك الجلى و
الخفى فالاوثان اعم من الاوثان الحقيقية والمجازية فتشمل
عبادة الشيطان فى اغوائها وعبادة النفس فى اهوائها

كما قال

كما قال تعالى الم اعهد اليكم يا بنى آدم ان لا تعبدوا الشيطان
وقال سبحانه ارايت من اتخذ الهه هويه وقال عز و جل
اتخذوا احبارهم ورهبانهم ارباباً من دون الله
و متمسك شدن بخبر واحد واجعل واحداً من الائمة
نصب عينيك كه از فقه الرضا نقل شده و تاويل نمودن
خبر مذكور را باينكه در حال صلوة بايد صورت مرشد را در نظر آورد
اولاً كتاب فقه الرضويه را بواسطه ضعف سلسله سند چندان
اعتبارى كه موجب سكون نفس شود در نزد بعضى علماء اعلام نيست
و ثانياً بر فرض اعتبار و صحت از باب تعارض اخبار صحيحه ديگر با
اين خبر و تخالف ظواهر كتاب خصوصاً با چنين تاويلى بى اصل است
كه موجب عدم اعتماد و اطمينان و بكلى از درجه اعتبار ساقط است
زيرا كه فرموده‌اند خذ ما وافق الكتاب و ما خالف را
فاضربوه على الجدار در تقدير تسليم و غمض عين از همه اين
مطالب از جهة ديگر كه فرمايشات و كلمات ائمه معصومين عليهم السلام

بسلا

سلام الله علیهم اجمعین تالی مرتبه کلام الله الحمید و نازل منزله
قرآن مجید محکمات و متشابهات و عام و خاص و مطلق و مقید
دارد و علاوه لحاظ موارد تقیه و غیر تقیه در آنها نیز شده خیلی بعید
و بسیار مشکل است از عامی معتاد و اعتماد و اطمینان بآن
لاسیما در چنین مورد معظمی که از اهم مسائل و راجع است باصول دین
و عقاید بهمچه خبری چگونه میتوان تمسک نمود و ابلهم تأویلا بانیکه
باید در حال صلوة صورت مرشد را در نظر آورد که هم از قانون
شرع و عقل خارج و هم خلاف ضروری مذهب شیعه
اثنی عشریه است بلی مع فرض صحت هذا الخبر محض دفع اشکالات
و توهمات و رفع تعارض اخبار و آیات هر آینه چنین تأویلی
اقرب بمعنی و اظهر و احسن است که یکی از ائمه را نصب عین خود
قرار داده یعنی دیده بصیرت خود را بجانب او از روی دقت و امعان
نظر ملاحظه و تأمل نما در طاعات و عبادات ائمه هدی مثلاً
ببین که بچه نحو شاه اولیا سلطان سریر ارتضی حضرت علی المرتضی

علیه آلاف التحیة و الثناء در بندگی خدا و عبادت معبود یکتای
بی همتا اخلاص خاص و در حال صلوة چگونه توجه تام و تمام حضور
قلبی داشت تو هم از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان مبرا
از دغل و نظر بمنطوق لکل مأموم امام یقتدی به و یستضیء
بنور علمه اقتدای بآن بزرگوار نموده خصوصاً فی حال الصلوة هما
امکن توجه معنوی و حضور قلبی را پیدا کن که در اخبار وارد شده از
نماز محسوب نمیشود مگر آنچه را که اقبال کرده یعنی حضور قلب داشته
و سزاوار است بنده خدا و نماز گذار را در گفتن ایاک نعبد و ایاک
نستعین صادق باشد و از طاعت شیطان و متابعت نفس
اماره را ترک کند و هیچوقت شرک بخدا نیاورد زیرا که عقل سلیم
مستقلاً حکم بقبح آن مینماید و خداوند حکیم جل شانه العظیم نیز معصیت
و قبح آن را در کلام مجیدش بعظمت یاد مینماید که ان الشرک
لظلم عظیم الحاصل بر شخص لبیب عاقل لازم است که اتباع
کل ناعق و غافل نباشد از اینکه اصول مسائل عقاید دینیه خود را

از الزم و اعظم عبادات و اهم واجبات دانسته بشواهد قواعد
متقنه از کتاب و سنت و دلایل و براهین محکمه عقل و حکمت با کمال مواظبت
و نهایت سعی و جدیت بطور اجتهاد و یقین اخذ نماید زیرا که چنانچه
در صدر مقدمه اشاره شد که تقصیر در آن موجب مخلد بودن در
عذاب میشود فمن بهر حال از برای نجات از مهلکات و رسیدن
بفیوضات اعتصام و توسل بذیل عصمت عقل کل حضرت قدس
خاتم الرسل صلی الله علیه و آله را مراعی و تمسک بقرآن مبین و عترت
طاهرین را که از جانب حضرت احدیت جل شانه محض هدایت در
میان امت بودیعت گذاشت و فرمود هما ان تمسکتم بهما
لن تضلوا ابداً آنی غفلت و توانی نورزیده این عروة الوثقی
و ریسمان محکم الهی را که لا انفصام لها محکم گرفته تا از وادی
ضلالت و گمراهی و هلاکت بسر منزل سعادت و نجات و هدایت
واصل گردد همچنانکه امیر مومنان علیه صلوة الله الملک
المنان در نهج البلاغه بیان میفرماید ابتعثه بالنور المضیء

والبرهان الجلی والمنهاج البادی والکتاب الهادی
اسرته خیر اسرة و شجرته خیر شجرة اغصانها معتدلة
وثمارها متهدلة مولده بمکة وهجرته بطیبة علا بها
ذکره وامتد بها صوته یعنی برانگیخت از برای رسالت خدا
پیغمبر را بنور روشن نبوت و برهان و حجت واضح معجزه و براه ظاهر
شریعت و بکتاب راه نماینده قرآن کریم و عشیره او بهترین گروه
و عشایرند و درخت او که نفس نفیس او باشد بهترین درختها است
شاخهای آن درخت که اهل بیتش باشند در حد اعتدال و
استقامتند بحسب اخلاق و اعمال و میوه های آن که علوم ایشان
باشد آویخته و دسترس طالبین است محل ولادت او مکه معظمه است
و هجرت و سفر او بسوی طیبه است که مدینه مشرفه است بلند شد
ذکر او در آنجا و کشیده شد آوازه او باطراف و اکناف از آنجا
ارسله بحجة کافیة وموعظة شافیة ودعوة متلافیة
اظهر به الشرایع المجهولة وقمع به البدع المدخولة وبین

الاحكام المفصولة ممن يبتغ غير الاسلام دينا تحقق
شقوته وتنفصم عروته وتعظم كبوته ويكون مآبه الى الحرمان
الطويل والعذاب الوبيل وانا توكلي على الله توكل الآمن
اليه واسترشده السبيل المؤدية الى جنته القاصدة
الى محل رغبته يعني فرستاد خدا تعالى او را برسد كان با دليل
كفايت كننده از معجزات وباپند شفا دهنده از قرآن با خواندن
بسوی اسلام تدارک كننده از فوت شده زمان سابق جاهليت
وظاهر گردانيدن باورا هماى مجهوله را كه قوانين شرعيه خاصه
ملت او باشد وبركند باد بدعتهاى معيوبه اديان باطله را واو انكار را
گردانيد باو احكام ممتازه دين اسلام را پس كسيكه طلب كرد
بغير از دين اسلام ديني را ثابت ميگردد شقاوت او و گسسته
ميشود حلقه نجات او و بزرگ ميشود بر در آمدن او دمى باشد مرجع
او بسوى اندوه در عذاب هلاك سازنده در قيامت و اعتماد
ميكنم بر خداى اعتماد كردن بازگشت بسوى او و طلب ميكنم مودن

راهى را كه رساننده باشد بسوى بهشت او راست رونده
باشد بسوى جايگاه رضا مسئله ديگر كه راجع بعقايد و در منهج
الرشاد مرحوم شيخ ره مذكور است عين عبارت اينكه شخص
تحصيل معرفت باصول دين نمود و معتقد بعقايد كما هو حقه بوده
باشد لكن در قلب او بعض خيالات و وسواس هست و بعض
احتمالات مخالفه در دل او ميگذرد و لكن او را آنها خوش نميايد
و متأذى از آنها ميشود يا اينكه بعض كلمات كفر آميز در ذهن
او ميآيد و لكن كراهت دارد از آنها حتى اينكه گاهى راضى ميشود
باينكه خود را هلاك كند و اينها در قلب او نباشد حكم اين شخص
اين است كه اصلا و ابدا عيبى و نقصى در ايمان او نيست و متأذى
بودن او دليل قوت ايمان او است و هر چند خيالات او بدتر
و كراهيت از آنها بيشتر ايمان او قوى تر است و علاج اين
وسواس و ناخوشى در احاديث صحيحه از حضرت رسالت پناه
و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم وارد شده است كه

هر وقت در خاطر او میآید بگوید لا اله الا الله آمنّا
بالله ورسوله ولا حول ولا قوّة الا بالله ایضاً از منطوق
ومدلول خبر مفصّلیکه از حضرت پیغمبر ص مأثور ودر بحار مذکور است
مستفاد میشود گفتن ذکر لا حول ولا قوّة الا بالله العلیّ
العظیم وصلّی الله علی محمّد وآله برای دفع ورفع اضرار
ووساوس شیطانی بسیار نافع است وفی ارشاد القلوب
الدیلمی عن النبی ص صلوة اللیل سراج لصاحبها
فی ظلمة القبر وقول لا اله الا الله یطرد الشیطان
عن قائلها وفی مهج الدعوات سیّد بن طاوس ره
عن ابی عبد الله ع قال شکی آدم الی الله حدیث النفس
فنزل جبرئیل علیه السلام فقال قل لا حول ولا قوّة الا بالله
فقالها فاذهب الله عنه هذا اصل لا حول ولا قوّة
الا بالله ومن ذلک دعاء آدم بروایة اخری لمّا تلقّی من
ربّه کلمات ولعلّه علیه السلام دعا بهما وهو یا ربّاه

یا ربّاه یا ربّاه لا یردّ غضبک الا حلمک ولا ینجی
من عقوبتک الا التضرّع الیک حاجتی التی ان
اعطیتنیها لم یضرّنی ما حرمتنی وان حرمتنیها لم ینفعنی
ما اعطیتنی اللهم انی اسئلک الفوز بالجنّة واعوذ
بک من النار یا ذا العرش الشامخ المنیف یا ذا الجلال
والاکرام الباذخ العظیم یا ذا الملک الفاخر القدیم یا
اله العالمین یا صریخ المستصرخین ویا منزلا به کلّ
حاجة ان کنت قد رضیت عنّی فازدد عنّی رضا
منک وقرّبنی منک زلفی والّا تکن رضیت عنّی فبحق
محمّد وآله وبفضلک علیهم لمّا رضیت عنّی انّک
انت التوّاب الرحیم قال ابو عبد الله علیه السلام هذا
الدعاء الذی تلقّی آدم من ربّه فتاب علیه فقال یا ربّ
سئلتنی بمحمّد ولم تره فقال رأیت علی عرشک مکتوباً
لا اله الا الله محمّد رسول الله فقال راوی الحدیث فوالله

ما دعوت بهن في سرٍ ولا علانية ولا في شدة ولا رخاء
الا استجاب الله لي في مصباح الكفعمي للوسوسة عن الصادق
تمر يدك على صدرك وقل بسم الله وبالله محمد رسول الله صلى
الله عليه وآله ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اللهم
امسح عني ما احذر تقول ذلك ثلثا بعد ان تمر يدك
على بطنك فان الله تعالى يذهب الوسوسة والتمني عنك
وفي الامالي للطوسي عن الصادق ان زين العابدين
كان يقول لا ابالي اذا قلت هذه الكلمات ولو اجتمع
على الانس والجن وهي بسم الله وبالله ومن الله والى الله
وفي سبيل الله اللهم اني اليك اسلمت نفسي واليك وجهت
وجهي واليك فوضت امري اللهم احفظني بحفظ الايمان
من بين يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي ومن
فوقي ومن تحتي وادفع عني بحولك وقوتك فانه لا حول
ولا قوة الا بالله العلي العظيم عن الباقر جاء رجل الى

النبي ص فشكى اليه الوسوسة وحديث النفس ودينا قد فدحه
العيلة فقال النبي صلى الله عليه وآله قل توكلت على الحي
الذي لا يموت والحمد لله الذي لم يتخذ ولدا ولم يكن له شريك
في الملك ولم يكن له ولي من الذل وكبره تكبيرا وكررها
مرارا فما لبث ان عاد الى النبي ص وقال يا رسول الله قد اذهب الله
عني الوسوسة وادى عني الدين واغناني من العيلة
وفي مهج الدعوات روى ان الخضر والياس يجتمعان في كل
موسم فيفترقان عن هذا الدعاء وهو بسم الله ما شاء
الله لا قوة الا بالله ما شاء الله كل نعمة من الله ما شاء فمن الله
الله الخير كله بيد الله عز وجل ما شاء الله لا يصرف
السوء الا الله قال من قالها حين يصبح ثلث مرات
امن من الحرق والشرق والغرق ومن ذلك دعاء اخر سرقه
للخضر عليه السلم يا شامخا في علوه يا قريبا في دنوه يا مدنيا
في بعده يا رؤفا في رحمته يا مخرج النبات يا دائم الثبات

يا محيي الاموات يا ظهر اللاجين يا جار المستجيرين يا اسمع
السامعين يا ابصر الناظرين يا صريخ المستصرخين يا
عماد من لا عماد له يا سند من لا سند له يا ذخر من لا
ذخر له يا حرز من لا حرز له يا كنز الضعفاء يا عظيم الرجاء
يا منقذ الغرقى يا منجي الهلكى يا محيي الموتى يا امان الخائفين
يا اله العالمين يا صانع كل مصنوع يا جابر كل كسير
يا صاحب كل غريب يا مونس كل وحيد يا قريبا غير
بعيد يا شاهدا غير غائب يا غالبا غير مغلوب يا حي
حين لا حي يا محيي الموتى يا حي لا اله الا انت الله قل
من قاله قولا او سمعه سمعا امن من الوسوسه اربعين
سنه راوی گوید هر کس بخواند یا بشنود دعای مذکور را از وسواس
شیطانی ایمن باشد وایضا فی مهج الدعوات باسنا صحیح ان
رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال للزهراء فاطمه
علیها السلام یا بنیه الا اعلمك دعاء لا یدعوا به احد

جبین ۲ د

الا استجيب له ولا يجوز عليك سحر ولا سم ولا يشمت
بك عدو ولا يعرض لك الشيطان ولا يعرض عنك الرحمن
ولا يزغ قلبك ولا ترد لك دعوة وتقضي حوائجك كلها
قالت يا ابت لهذا احب الي من الدنيا وما فيها قال تقولين
يا اعز مذكور واقدمه قدما في العز والجبروت يا رحيم
كل مسترحم ومفزع كل ملهوف اليه يا راحم كل حزين يشكو
بثه وحزنه اليه يا خير من سئل المعروف منه واسرعه
اعطاء يا من يخاف الملائكة المتوقدة بالنور منه اسألك
بالاسماء التي يدعوك بها حملة عرشك ومن حول عرشك
بنورك يسبحون شفقة من خوف عقابك وبالاسماء التي
يدعوك بها جبرئيل وميكائيل واسرافيل الا ما اجبتني
وكشفت يا الهي كربتي وسترت ذنوبي يا من امر بالصيحة
في خلقه فاذا هم بالساهرة محشرون وبذلك الاسم الذي
احييت به العظام وهي رميم احي قلبي واشرح صدري

كربتي خ ل
يا من امر الصيحة خ ل
يحشرون خ ل

واصلح شأني يا من خصّ نفسه بالبقاء وخلق لبريّته الموت
والحيوة والفناء يا من فعله قول وقوله أمر وأمره ماضٍ
على ما يشاء أسئلك بالاسم الذي دعاك به خليلك حين
ألقي في النار فدعاك به فاستجبت له وقلت يا نار كوني
بردًا وسلامًا على ابرهيم وبالاسم الذي دعاك به موسى من
جانب الطور الأيمن فاستجبت له وبالاسم الذي خلقت
به عيسى بن مريم من روح القدس وبالاسم الذي تبت به
داود وبالاسم الذي وهبت به لزكريا يحيى وبالاسم الذي
كشفت به عن أيوب الضرّ وتبت به على داود وسخّرت به
لسليمان الريح تجري بأمره والشياطين وعلّمته منطق الطير
وبالاسم الذي خلقت به العرش وبالاسم الذي خلقت
به الكرسي وبالاسم الذي خلقت به الروحانيين وبالاسم
الذي خلقت به الجن والإنس وبالاسم الذي خلقت به جميع الخلق
وبالاسم الذي خلقت به جميع ما أردت من شيء وبالاسم

بالثناء والبقاء

الذي قدرت به على كل شيء أسئلك بحق هذه الأسماء
إلّا ما أعطيتني سؤلي وقضيت بها حوائجي يا كريم فإنه
يقال لك يا فاطمة نعم نعم أيضًا في مهج الدعوات دعاء
مجرب رواه عن النبي ص انه قال من استعمله كل صباح و
مساء وكّل الله عز وجل اربعة املاك يحفظونه من بين
يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن شماله وكان في امان
الله عز وجل ولو اجتهد الخلايق من الجن والانس ان
يضاروه ما قدروا وهو بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله خير
الأسماء بسم الله رب الأرض والسماء بسم الله الذي لا يضرّ
مع اسمه سمّ ولا داء بسم الله أصبحت وعلى الله توكلت بسم الله
على قلبي ونفسي بسم الله على ديني وعقلي بسم الله على أهلي
ومالي بسم الله على ما أعطاني ربي بسم الله الذي لا يضرّ مع اسمه
شيء في الأرض ولا في السماء وهو السميع العليم الله الله
ربي لا أشرك به شيئًا الله أكبر الله أكبر الله أكبر ٣ أعز وأجل مما أخاف

وَاَحَذَرُ عَزَّ جارُكَ وَجَلَّ ثَناؤُكَ وَلا اِلهَ غَيرُكَ اَللّهُمَّ
اِنّي اَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسي وَمِنْ شَرِّ كُلِّ سُلطانٍ شَديد
وَمِنْ شَرِّ كُلِّ شَيطانٍ مَريدٍ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ جَبّارٍ عَنيدٍ وَمِنْ
شَرِّ كُلِّ قَضاءِ السُّوءِ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دابَّةٍ اَنْتَ آخِذٌ بِناصِيَتِها
اِنَّ رَبّي عَلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ وَاَنْتَ عَلى كُلِّ شَيءٍ حَفيظٌ اِنَّ وَلِيِّيَ
اللّهُ الَّذي نَزَّلَ الكِتابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصّالِحينَ فَاِنْ تَوَلَّوا
فَقُلْ حَسْبِيَ اللّهُ لا اِلهَ اِلّا هُوَ عَلَيهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ العَرْشِ
العَظيمِ واز جمله مطالبی که دانستن آن لازم و اهمّ مهمّات است
مسئله خروج از دین و ارتداد است که تفصیل آنرا در منهج الرّشاد مرحوم
شیخ ره به مقام اشاره فرموده اوّل در اسباب ارتداد
دوم در اقسام ارتداد سوّم در احکام ارتداد و ما اسباب ارتداد را
از متن و حاشیه کتاب مزبور که موافق آراء شریفه علماء امامیّه
رضوان اللّه علیهم و مهمّ است عیناً در اینجا نقل مینمائیم امّا
اسباب آن بدانکه ارتداد حاصل میشود بیکی از سه چیز اوّل بدل

دوّم بزبان سوّم باعضاء و جوارح امّا بدل مثل اینکه در قلب
منکر شود بعد از ایمان یا شک کند بعد از یقین یا در دل قرار بدهد
که کافر شود و هر چند که هنوز نشده باشد و امّا زبان مثل اینکه
نفی صانع کند یا نفی توحید او کند یا نفی حکمت او یا نفی علم او
یا نفی عدالت یا اثبات خلاف حکمت در کارهای او یا اثبات
عبث در آنها یا نفی نبوّت یا نفی معاد چه از روی اعتقاد باشد
یا جحود یا عناد یا استهزاء یا شوخی و مطایبه[1] و همچنین انکار
یکی از ضروریّات دین[2] مثل وجوب نماز و روزه و زکوة و حج یا انکار
حرام بودن مال مردم یا استخفاف باصل شرع و مذهب و دین و معاد
و قرآن و احادیث باینکه بگوید اینها چه چیزند و گاهی که از راه
طعن و استخفاف شخصی میگوید که قرآن خدا یا پیغمبر[3] یا حدیث سوّم
مرتد میشود و امّا اعضاء و جوارح مثل اینکه قرآن را بر زمین
زند یا استخفافاً پاره کند و دور بیندازد یا لگد بزند یا در قاذورات
بیندازد و همچنین ادعیه و اسماء خدا و کتب احادیث

و نخواهند و در اینجا سه مطلب مهم است مطلب اوّل اینکه پیغمبر یا یکی
که گفته شد که بقول یا فعل باعث ارتداد اند تفاوت نمیکنند در اینها باقی
بودن اعتقاد در قلب و باقی نبودن آن مطلب دوّم بدانکه ارتدادیکه از
گفتن حاصل میشود یک قسم آن حکم خاصّی دارد غیر از احکام باقی اقسام
ارتداد و آن قسم این است که العیاذ بالله ناسزا که سبّ و دشنام باشد
بخدا یا رسول او[1] بگوید بهر لفظیکه باشد و حکم خاصّ او این است که لازم است
بر کسیکه شنید آنرا از او که آنرا قتل نماید بمجرد شنیدن از او ما دامیکه خوف
بر جان خود یا جان کسی دیگر[2] نداشته باشد پس در صورت عدم خوف
هرگاه او را نکشت معصیت نموده و در حدیث از حضرت موسی بن جعفر
علیه السّلام وارد شده که بعد از بیان اینحکم راوی عرضکرد بحضرت
آنحضرت اَرَاَیْتَ لَوْ اَنِّی لَمْ اَخَفْ ثُمَّ لَمْ اَفْعَلْ وَلَمْ اَقْتُلْهُ مَا عَلَیَّ مِنَ
الْوِزْرِ یعنی اگر خوفی نداشته باشم و با وجود این آنرا بقتل نرسانم
قدر گناه بر من هست فرمودند یَکُونُ عَلَیْکَ وِزْرُهُ اَضْعَافاً
مُضَاعَفَةً مِنْ غَیْرِ اَنْ یَنْقُصَ مِنْ وِزْرِهِ شَیْءٌ اَمَا عَلِمْتَ

[1] یا یکی از ائمه هدی یا فاطمه زهرا بلکه یکی از سایر انبیاء علیهم السلام

[2] یا بر عرض یا مال خود یا دیگری

مِنْ اَفْضَلِ الشُّهَدَاءِ دَرَجَةً یَوْمَ الْقِیٰمَةِ مَنْ نَصَرَ اللهَ وَ
رَسُولَهُ بِظَهْرِ الْغَیْبِ وَرَدَّ عَنِ اللهِ وَرَسُولِهِ یعنی میباشد
بر تو گناه او چند مضاعف بی آنکه از گناه او چیزی کم شود آیا نمیدانی
که از افضل شهداء آن کسی است که یاری کرده باشد خدا و رسول او
غایبانه و نصرت کرده باشد و حرف بد را در بارهٔ ایشان رد نموده
باشد مطلب سیّم بدانکه موجب شدن این عمل ارتداد شروطی چند
دارد اوّل بلوغ پس هرگاه از نابالغ صادر شد حکم قتل و ارتداد
بر او جاری نمیشود لیکن در سبّ خدا و رسول و ائمه و افعال موجبه
ارتداد تعزیر او لازم است هرگاه ممیّز باشد و هرگاه توبه کند خوب است
دوّم عقل پس بر دیوانه اصلاً و ابداً چیزی نیست سوّم اختیار
پس بر مکرَه چیزی نیست یعنی هرگاه کفّار یا نواصب کسیرا اجبار
کنند بر تلفّظ بکلمهٔ کفر حتّی سبّ پیغمبر صلّی الله علیه و آله عیبی
ندارد همچنانکه عمّار بن یاسر را اکراه کردند در مکّه بر کلمات کفر و بآنها
گفت بعد از آن گریه کنان بخدمت حضرت رسول آمد و بسیار

مضطرب بود آیهٔ شریفه اِلّا مَن اُکرِهَ و قَلبُهُ مُطمَئِنٌّ بالایمان
در حق او نازل شد آن وقت مطمئن شد و حضرت باو فرمود اِن عادوا
فَعُد علیک یعنی هر وقت ترا اکراه کردند بر گفتن بعد از این نیز بگو
مسئله آیا وقت اکراه که شخص این حرفها را بگوید توریه واجب است یعنی
باید یک معنی دیگری قصد کند یا نه وجوب آن معلوم نیست و شاید احوط باشد
چهارم شعور پس هرگاه کلمهٔ کفر غفلةً یا بی قصد صادر شود عیبی ندارد
و امّا غیظ و غضب آیا باعث رفع حکم هستند یا نه تفصیلی دارد
باین طریق که اگر غضب او بحدّی باشد که بالمرّه از شعور افتاده باشد
که اگر خود را در چاه یا از بام بیندازد مشعور به او نمیشود حکم مترتّب بر
حرف او نمیشود خصوصاً هرگاه بداند خود که گفته است و مشخّص
شود که گفتن او بی قصد بوده و امّا هرگاه غضب او باین حد نرسید و از حدّ
تمیز اشیاء نیفتاده است احکام را و جاری میشود مسئله هرگاه
کلمه از کلمات ارتداد گفت و بعد ادّعا میکند که این حرف غفلةً و بی قصد
صادر شد هرگاه احتمال بدهیم که راست بگوید ظاهر این است که حکم

یا اینکه قصد معنی نکند

با التفات بنبودن ضرر وجوب آن خالی از قوت در حیات نیست صدر

بلکه کمال التفات ... خالی از قوت نیست ظم طیبا

تعبیر بغفلت یا بی قصد در اعتبارات خالی از شوب نیست صدر

مرتد بر او جاری نشود و این حکم کار را در بعض مردم آسان میکند
پنجم دانستن معنی کفر و قصد آن پس هرگاه کلام را گفت و معنی آنرا
نمیدانست و قصد آن نکرد یا منظور لازم آن معنی بود عیبی ندارد مثلاً
شخص عامی گاهی میگوید خدایا تصدّق سرت شوم و منظور این لازم است که
ثناء خداوند و حمد او است نه اینکه اثبات سر برای خدا کند این عیبی
ندارد و همچنین در افعال مثلاً هرگاه نمیدانست این چیز را که اهانت
کرد قرآن بود عیبی ندارد و امّا جاهل بحکم مسئلهٔ ارتداد پس معذور
نخواهد بود هرگاه مثلاً معنی کلام را دانست ولیکن نمیدانست که
اگر این را گفت نجس میشود یا واجب القتل میشود این ندانستن باعث
رفع حکم نمیشود مسئله در زبان بعض عوام متعارف است که میگویند
امام حسین علیه السّلام عمرت را زیاد بکند یا حضرت عباس روزی
ترا زیاد بکند یا ترا اولاد بدهد یا فلان امام زاده ترا نگاه بدارد
اگر منظور این است که از برکت اینها بشود یا اینکه ایشان شفیع
بشوند در خصوص اولاد و زیادتی رزق و طول عمر بسیار خوب است

محل تأمل و اشکال صدر

بلکه ظاهر معتبری در ... احتمال باشد ظم طیبا

مسئله جاهل ... محتاج ... صدر

و اگر منظور حقیقت رازق و معطی و خالق باشد مشکل است و بعض اقسام
کفر که محل اتفاق‌اند یا محل خلاف‌اند که دخلی باصل اعتقادات در
اصول اسلام ندارند و آنها چند چیزند اول انکار ضروریات دین مثل
وجوب نماز و روزه یا استحباب جماعت یا حرمت لواط یا آنکه از
اصناف و کسبه جبراً میگیرند و نحو ذلک دوم اعتراض در حکمی که
خداوند عالم کرده است و از این باب ابلیس کافر شد و الا قائل بتوحید
و نبوت و معاد و همه احکام بود و آنها را بطریق یقین میدانست و
مدرس ملئکه بوده است و دو رکعت نماز در چهار هزار سال یا شش هزار
سال ایشان نموده همین یک اعتراض بر خداوند عالم کرد و کافر
و مردود درگاه شد که گفت چرا امر کردی که سجده آدم کنم و حال آنکه
من از او بهترم سوم استخفاف بحکم خدا که بگوید اینچه چیزات حتی استخفاف
مستحبات مثل آنکه بشارب گرفتن یعنی باصل استحباب آن استخفاف
کند و این سه قسم باتفاق علما موجب کفرند چهارم ولد الزنا را
بعضی از علماء کافر و نجس میدانند اگرچه بعد از بلوغ شهادتین گوید

و بحسب ظاهر عابد و مقدس بشود و لکن اقوی این است که هرگاه اظهار
اسلام کرد مسلم و طاهر است و همه احکام ایمان بر او جاری میشود
بلی در بعض احادیث هست که اگر خوب باشد او را در جهنم میبرند و لکن عذاب
ندارد و اینها چندان ثمر و اشکالی ندارد اشکالی که هست در زمان قبل
از بلوغ اوست در صورتیکه از دو طرف ولد زنا باشد که آیا تابع
بابیه هرچند تابع بودن او کسی را که تربیت او میکند خالی از وجه نیست
پنجم مخالفان را بعضی حکم بنجاست ایشان نموده‌اند و مشهور و اقوی
طهارت ایشان است بلی نواصب و خوارج محکوم بنجاستند ششم
نسبت بتارک الصلوة بعضی از علماء بسبب ظاهر بعض احادیث
حکم بکفر و نجاست نموده‌اند و اگرچه منکر وجوب آن نباشد زیرا
که منکر وجوب آن منکر ضروری دین و داخل در قسم اول است
و بی شبهه نجس است لکن این قول خلاف مشهور و مستلزم عسر و حرج است
چونکه مراد از تارک الصلوة کسی است که هیچ نماز نخواند یا نماز باطل بخواند
پس کار طهارت در اکثر مردم بسیار مشکل میشود و اقوی این است که

هرگاه شخص انکار وجوب نماز کرد کافر است و نجس و هرگاه
استخفاف بآن نمود یعنی استخفاف باصل قرار دادن او کرد مرتد است
و هرگاه معتقد وجوب آن هست لکن آنرا سبک برداشته و سهل
انکاری در آن میکند از بابت ترک آن یا باطل بجا آوردن آن یا در
نکردن مسائل آن یا تضییع آن از بابت تاخیر از میان لاتی در همه این صورت
شخص اگرچه کافر نیست و پاک است لکن فاصله با کفر ندارد و در احادیث
وارد شده که شفاعت حضرت پیغمبر و ائمه صلی الله علیهم باو نمیرسد
و بر حوض کوثر بر ایشان وارد نخواهد شد و در وقت مردن بر دین
پیغمبر از این عالم نخواهد رفت و اینها که گفتیم نیز جاری است در ترک
نماز قضا که بر ذمه شخص ثابت است و تاخیر میکند بجد تهاون
و توسعه را عذر قرار میدهد و لما تمت المقدمه و فرغنا
من بیان ما یلزم فی اصول العقاید الدینیه فلنشرع
ببیان بعض الفروع فی ضمن الفصول و چنانچه خداوند
عالم در قرآن مجید خبر میدهد افحسبتم انما خلقناکم عبثا

و انکم الینا لا ترجعون یعنی آیا گمان کرده اید که شما را عبث
آفریده ایم و اینکه بازگشت بسوی ما نخواهید کرد یعنی اگر منظور
از خلقت شما همین زندگانی چند روزه با مرارت و مردن بحسرت بود
خلقت شما عبث و بازیچه بود و از خدای خالق حکیم که آثار حکمت
در مخلوقات او ظاهر است کار بازیچه و عبث محالست پس باید
خلقت بجهة ثمره بزرگی باشد که بیان فرموده در کلام خود
که و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون فلذا بر هر
مکلفی لازم که سعی در تحصیل ثمره وجود خود نماید بعبادت پروردگار
و باید معنی عبادت و اقسام آن را بداند همچنانکه در منهج ذکر
میفرماید اولا عبادات بر چند قسمند قسم اول عبادات
تکلیفیه که باید بقصد و اختیار بجا بیاید و شرط صحت آنها قصد
قربت است و اصول این قسم از عبادات پنج است صلوه و
زکوه که خمس تابع اوست و صوم که اعتکاف تابع اوست و حج
که عمره تابع اوست و جهاد که امر بمعروف و نهی از منکر تابع اوست

و غیر از اینها قریب به پنجاه قسم عبادات خاصّه در شریعت
مثل مرابطه فی سبیل الله و وفا بنذر و عهد و یمین و طهارات ثلاث
یعنی وضو و غسل و تیمّم و تلاوت قرآن و ذکر و دعا کردن و زیارات
نبی و ائمه طاهرین علیهم السّلام و گریه کردن در مصائب ایشان
خصوص بر سیّد الشّهداء ابی عبدالله ع و شاد شدن بشادی ایشان
و زیارت مؤمنین و عیادت ایشان و زیارت قبور مؤمنین و ادخال
سرور در قلب مؤمن و بجا آوردن احکامیکه بجهة اموات مقرّر شده
از شارع از واجب و مستحبّ و سلام کردن و جواب سلام دادن و
صله ارحام و سعی در حوائج مؤمنین و اخراج حقوق و احسان بوالدین
و اشتغال بعلوم دینیّه و فتوی دادن و حکم کردن ما بین مردم از
کسیکه اهلیّت دارد و انتظار نماز قبل از دخول وقت و کتمان بلای خود
و فرو نشانیدن غیظ و عفو مردم و عتق و تدبیر مملوک و وقف و تحبیس
در سبیل خیر و صدقات باقسامها و تخلّق باخلاق حمیده و اکتساب
از حلال بجهة عیال (قسم دویم) مجموع مباحات که بقصد

و نیت میتوان آنها را عبادت قرار داد مثلاً در خوردن و خوابیدن
میتوان نیّت حصول قوّت و رفع کسالت بجهة عبادت نمود [illegible]
همه عبادت میشوند قسم سیم چیزهائی چندکه عادات و عبادات
شده اند مثل سحر خوردن در ماه مبارک رمضان و مجامعت با اهل
در بعض اوقات مثل شب اوّل ماه رمضان قسم چهارم چیزهائی که شارع
ثواب عبادت بر آنها ترتیب فرموده هر چند بی قصد یا بی اختیار
شخص از او صادر شوند مثل خواب در ماه مبارک رمضان و
نفس زدن مؤمن روزه دار لکن اصل عبادات تکلیفیّه چیزهائی چندند
که باید که باید بقصد و اختیار بجا بیاید با نیت قربت که شرط صحت
آنهاست و معنی نیّت قربت که صحّت عبادت مشروط باوست
اینستکه باید بجا آوردن آن عمل بجهة اطاعت و سبب عمل آوردن و داعی
آن بندگی خدا باشد و او باعث گردیدن آن کار باشد یعنی باعث
انحرکات و سکنات و افعال و اقوال ما مثل ترک اکل و شرب
در روزه باید محض فرمان برداری خداوند باشد یعنی محرّک شخص
و داعی او در آن چیزیکه او را وا داشته است در آن عمل خاصّ و محرّک

قلب که اعضا را بحرکت آورده همان فرمان برداری باشد در شغل
معین و نیت همین است و معنی قربت این است دیگر زبان دخل ندارد
و گذراندن الفاظ نیت در دل کلمه بکلمه دخل ندارد و در اول عمل و اثناء
آن تفاوت ندارد و واجب و مستحب تفاوت ندارد همچنانکه در اذان
و تعقیب نماز و دعا بمحض اینکه شنید که اذان مستحب است یا تعقیب
نماز یا دعا مستحب است بدون تلفظ و گذرانیدن تفصیل در دل
باینکه بگوید اذان میگویم قربتاً الی الله مشغول میشود بآن عبادت همچنین
است نماز و وضو و غسل دیگر بزبان گفتن و تأمل و وسواس در نیت و این
بدعت و دقت زیاد در گذرانیدن الفاظ بترتیب فکری هیچیک در کار
نیست و همچنانکه شخص عزیزی که در مجلس داخل میشود بمحض نظر باو
از بابت اینکه میدانی برخواستن تعظیم اوست فوراً برمیخیزی و تعظیم
او حاصل میشود هرچند بزبان نگوئی و کلمه کلمه در دل نگذرانی که بر
میخیزم برای این شخص بقصد تعظیم او و برای اینکه خوشحال بشود همچنین
نماز و روزه و زکوة و غیرها بمحض اینکه بسبب دانستن این عمل بخصوص خاص
عبادت شد کفایت میکند حتی اینکه نیت وجوب یا ندب هم ضرور

نیست هرگاه مکلف بکلی باشد و همان نیت فرمان بردن کفایت
میکند در اصل صحت لکن درجات مکلفین مختلف میشود باختلاف قصد
ایشان در سبب فرمان بردن و مطیعین در این مقام چند قسمند
اعلای ایشان کسی است که فرمان خداوند را میبرد از این جهة که مستحق
عبادت و تعظیم است همچنانکه مولای متقیان امیرالمؤمنین علیه السلام
عرض میکرد الهی ما عَبَدْتُكَ خَوْفاً مِنْ نارِكَ وَلا طَمَعاً فی
جَنَّتِكَ وَلكِنْ وَجَدْتُكَ اَهْلاً لِلْعِبادَةِ فَعَبَدْتُكَ و اوسط ایشان
عبادت بجهة شکر نعمتهای او و ادنای همه درجات عبادتست بجهة طمع
در بهشت و خوف از جهنم و بعضی این قسم را باطل میدانند و محقق نیست
که اگر بندگی او را هیچ ملاحظه نکند همان برای حور و قصور بطریق
معاوضه اینکار را بکند مثل فعله و بنا یا آنکه منظور ایشان مزد است
و کاری بصاحب خانه ندارند که کیست آن عبادت باطل است
و اگر بندگی او را ملاحظه مینماید لکن بطمع بهشت بردن مثل بعض
نوکرهای حکام عیب ندارد اگرچه نازل الدرجه است و چون افضل

همه عبادات و اهم آنها بعد از معرفة الله نماز است و ابتداء
با اهم لازم است لهذا ابتداء بنماز میشود **الفصل الأول**
في الصلوة بسم الله الرحمن الرحيم أقيموا الصلوة و
آتوا الزكوة وما تقدموا لأنفسكم من خير تجدوه عند
الله إن الله بما تعملون بصير وفي أنوار الهداية قال النبي الصلوة
عماد الدين فيها عشر خصال زين الوجه ونور القلب وراحة البدن
وأنس القبور ومنزل الرحمة ومصباح السماء وثقل الميزان
ومرضات الرب وثمن الجنة وحجاب من النار ومن أقامها
فقد أقام الدين ومن تركها فقد هدم الدين قال من
ترك صلوته حتى تفوته فقد حبط عمله ثم قال بين العبد
وبين الكفر ترك الصلوة وقال النبي يا علي إن أخبث
الناس سرقة من يسرق من صلوته فقال وكيف ذلك يا
رسول الله قال لا يتم ركوعه وسجوده وهو سارق
صلوته ممقوت عند الله في دينه وقال النبي تكاسل المرء

في الصلوة من ضعف الإيمان وقال ع من أحرق سبعين
مصحفا وقتل سبعين نبيا وزنى مع والدته سبعين مرة
في الكعبة فهو أقرب برحمة الله من تارك الصلوة وروي عن
أبي الحسن الأول قال يا بني لا تنال شفاعتنا من استخف بالصلوة
فيمن لا يجهر وقال رسول الله ليس مني من استخف بصلوته
لا يرد علي الحوض لا والله ليس مني من يشرب مسكرا لا
يرد علي الحوض لا والله وقال الصادق ع إن شفاعتنا
لا تنال مستخفا بالصلوة وقال الصادق ع أول ما يحاسب
به العبد على الصلوة فإذا قبلت منه قبل سائر عمله
إذا ردت عليه رد عليه سائر عمله وقال إن العبد إذا صلى
الصلوة في وقتها وحافظ عليها ارتفعت بيضاء نقية تقول
حفظتني حفظك الله وإذا لم يصلها لوقتها ولم يحافظ عليها
رجعت عليه سوداء مظلمة تقول ضيعتني ضيعك الله
وقال النبي ص ما من صلوة يحضر وقتها إلا نادى ملك

بین یدی الناس ایها الناس قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها
علی ظهورکم فاطفئوها بصلاتکم وقال رسول الله مثل
الصلوة مثل عمود الفسطاط اذا ثبت العمود ثبت الاطناب
والاوتاد والغشاء واذا انکسر العمود لم ینفع وتد ولا طنب
ولا غشاء وقال الصادق ان طاعة الله عز وجل خدمته فی
الارض ولیس شیء من خدمته یعدل الصلوة فمن ثم نادت
الملائکة یا ذکریا وهو قائم یصلی فی المحراب وسئل
معاویة بن وهب ابا عبد الله عن افضل ما یتقرب به العباد
الی ربهم واحب ذلک الی الله عز وجل ما هو فقال
لا اعلم شیئا بعد المعرفة من هذه الصلوة الا تری
ان عبد الصالح عیسی بن مریم قال واوصانی بالصلوة
واتی رجل الی رسول الله فقال ادع الله ان یدخلنی الجنة
فقال اعنی بکثرة السجود وقال الصادق من قبل الله منه
صلوة واحدة لم یعذبه ومن قبل له حسنة واحدة لم یعذبه

وفی البحار قال موسی الهی فما جزاء من قام بین یدیک
یصلی قال یا موسی اباهی به ملائکتی راکعا وساجدا و
قائما وقاعدا ومن اباهیت به ملائکتی لم اعذبه قال الهی فما
جزاء من صلی الصلوة لوقتها قال اعطیه سؤله وابیحه جنتی
بالجمله احادیث در ستایش ومدح گذارنده نماز و مذمت
تارک نماز بسیار که مقام ترجمه گنجایش بیش از این در این وجیزه نیست
لکن چون از اموریکه اول بلوغ لازم میشوند تعلم کیفیت نماز معرفت
افعال واقوال آن است لذا بطور اجمال در این وجیزه مطابق فتاوی
فقهاء عظام از کتاب منهج الرشاد نقل نموده که در باقی مسائل
مفصله متعلقه از مقدمات و مقارنات نماز کما هو حقه برسایل
عملیه وآن جناب مجتهد جامع الشرائط که تقلید آن لازم است
همچنانکه شرح مسئله تقلید را بیان فرموده اند رجوع شود زیرا که
در مسائل غیر ضروریه در حق شخص مکلف عاری از رتبه اجتهاد
که از علم دستش کوتاه و قوه تحصیل اجماع را بطوریکه علماء تحصیل

وغیرهما می

میکنند ندارد که مراد مجهول است حکم الله یا مسئله خلافی است
و احتیاط ممکن نیست تکلیف لزوماً تقلید است مطلقاً و اما صحت
شرط صحت در بجا آوردن فروع سیما نماز موقوف است
بدانستن مسائل متعلقه لازمه نماز چه اجتهاداً یا تقلیداً یا
احتیاطاً زیرا که صحیح فرمایش فقهاء کرام ره است که عمل عامی
ملتفت غیر محتاط بی تقلید باطل است و از باب آنکه نوعاً ابتلاء
مکلفین بمسئله تقلید بیشتر است اولا طریقه اخذ مسائل را ذکر نموده
بعد شروع در بیان کیفیت نماز مینمائیم مسئله طریقه اخذ مسائل
سه قسم است اول از مجتهد شنیدن دوم از عدلین یا از عدل
مسئله ۱۳۳
واحد شنیدن و راوی باشند از قول مجتهد سیم اخذ از کتاب
فتوای مجتهد بشرط آنکه سالم و مأمون باشد از غلط یقیناً یا
بحسب ظن علی الاقوی و اگر دو عادل بر خلاف یکدیگر خبر دهند
فتوای مجتهد را اولی توقف و عمل کردن باحوط است و اما
کیفیت نماز مسح بدانکه نماز کیفیت معینه ندارد که نسبت

مطلب اگر موجب وثوق شود ق مد ظله

مسئله ۱۳ یا از ثقه غیر عادل ... میرزا

بهمه علی السویه باشد بلکه منقسمت بهر قسمی از مکلفین کیفیتی دارد مثلا
نماز گاهی یعنی دو رکعات است بجهت مسافر است بگذرانیدن در دل و دیگر نه خواندن دارد
و نه فعل و گاهی اقوال دارد و افعال ندارد و گاهی افعال دارد و اقوال
ندارد و گاهی همه را دارد و شکل نماز غالب مردم پس هر کس بحسب حال
خود باید صورت نماز واجبه خود را یاد بگیرد و بجا آورد و ملخص صورت
نماز بعد از نیت که شرط است در هر نماز و عوض ندارد این است که
افعال آن در حالت امکان قیام است و رکوع و سجود و جلوس
و اقوال آنهم در حالت امکان تکبیر است و قرائت و ذکر رکوع و تشهد
و سلام و هر یک از اینها را در حالت عدم امکان عوضی هست بیان
تفصیل عوض قیام یکی از چهار چیز است بترتیب اول جلوس دوم
بر پهلوی راست خوابیدن که صورت و پیش رو بقبله باشد سیم بر پهلوی
چپ خوابیدن بهمان نحو چهارم بر قفا خوابیدن که صورت و کف پاها
رو بقبله باشند و عوض رکوع یکی از چهار چیز است بترتیب اول
انحناء بقدر امکان دوم ایماء بسر سیم ایماء بچشم چهارم گذرانیدن

و سجود

در دل و عوض سجود همین چهار چیز است لکن در هر یک
از اینها گذاشتن پیشانی بر ما یصح السجود علیه یا گذاشتن ما یصح السجود علیه
بر پیشانی احوط است و عوض جلوس قیام است و گاهی خواندن
عوض میشود و اما اقوال واجبه پس در صورتیکه شخص در اول بلوغ یا
بعد از آن آنها را یاد نگرفت هر یکی نیز عوض دارند عوض تکبیر
ترجمه آن است بفارسی یا لغت دیگر پیش از نیت مثلاً بگوید خدا بزرگتر
یا بزرگتر است و اگر بگوید یزدان بزرگتر است شاید بهتر باشد و اگر
بر این هم قادر نیست در دل بگذراند آنرا و اما عوض حمد گاهی حمد غلط
عوض صحیح میشود و گاهی قدری از حمد عوض مجموع میشود و گاهی قدری
از حمد و قدری از جای دیگر قرآن را باید عوض قرار داد و گاهی قدری
از جای دیگر قرآن عوض حمد میشود و گاهی تسبیحات اربعه عوض حمد میشود
و گاهی سبحان الله گفتن تنها عوض میشود و گاهی گذرانیدن در
دل عوض میشود بلی در اینجا ترجمه عوض نمیشود و اینها همه در منفرد است
و در جماعت غالباً حمد ساقط است و تفصیل بیان حکم مکلفینکه حمد

صحیح را نداند بر چند قسم است اول اینکه حمد را میداند لکن غلط
میخواند در اعراب یا در مخارج حروف بطریقیکه زبان او بهتر از این
نمیگردد و علاج پذیر نیست در اینجا تکلیف او خواندن همان است که
میداند و نماز جماعت بر او واجب نیست قطعاً و در سعه وقت نماز
میتوان بکند دوم اینکه حمد را بحسب اعراب و حروف غلط میخواند
و علاج پذیر هست و مشغول درست کردن او شده لکن حال که وقت
نماز است هنوز درست نشده و در اینصورت در سعه وقت نماز نکند
در آخر وقت نماز بکند بهمین نحو و دیگر قضاء بر او لازم نیست و اولی
این است که نماز جماعت هم بر او لازم نیست هر چند احوط است
سیم اینکه در فکر درست کردن او نشده در اینصورت در اول وقت
نماز منفرد نمیتواند کرد و اقوی وجوب نماز جماعت است بر او و
اگر وقت تنگ شد و جماعت ممکن او نشد باز بهمان طریق نماز
بکند لکن لزوم قضا بر او خالی از وجهی نیست چهارم اینکه قدری
از حمد میداند مثل یک آیه یا بیشتر در اینصورت بعضی گفته اند

همان کافی است و بعضی بر آنند که تکرار آن کند بقدر حمد و احوط آن است که بعد از تکرار اگر از جائی دیگر بداند بقدر باقی مانده حمد بر آن اضافه کند بنیت قربة مطلقه و این در صورتیست که وقت تنگ شده یا موسع است و نمیتواند یاد گرفت و نماز جماعت هم برا و واجب نیست هر چند احوط است پنجم آنکه از حمد هیچ نداند و لیکن از جای دیگر میداند در اینجا ملاحظه مقدار حمد نموده بحسب حروف از آنچه میداند عوض او بخواند و اگر زیاد تر باشد ظاهر این است که عیب ندارد ششم آنکه اینرا هم نمیداند در اینصورت ملاحظه مقدار حروف نموده عوض آن بگوید سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَكْبَرُ و اگر اینرا نیز نمیداند تسبیح تنها کافی است بهمان طریق و اگر بهیچ قادر نیست حمد را در دل گذرانیده معنی در خیال خود بخواند با اشاره با آن در دل خود نماید و مقدار آن بایستد و این سه صورت آخری در وقتی است که نتواند متابعت کسی نماید که او کلمه کلمه بگوید و این در نماز بخواند و تا سوره اقوی این است که در

اینصورت ساقط است و احوط اجراء حکم حمد است و اما ذکر رکوع و سجود چون در هر یک سبحان الله کافی است فرض ندانستن بعید است و اگر فرض شد عوض آنها ترجمه بفارسی یا غیر آن نماید و اگر ممکن نیست اصل نطق در دل بگذراند و عوض تشهد ترجمه آن است لکن عربی غلط بر آن مقدم است بنحویکه در حمد گفته شد و اگر قدری بداند و باقی را نداند ترجمه کند مثلاً بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و محمد بنده و فرستاده اوست و بعد صلوات را بگوید کفایت میکند و اگر نداند در دل بگذراند و اما سلام پس عوض آن ترجمه است و بعد در دل گذراندن بدانکه نماز در میان عبادات ده صفت مخصوصه دارد که قرآن مجید و احادیث صحیحه بر آنها دلالت دارند صفت اولی اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ یعنی نماز صحیح که مقبول درگاه باشد البته مکلف را از معاصی کارهای بار میدارد پس هرگاه شخص کثرت معاصی گناهان از خود ملاحظه کند شخص میشود که نمازش خالی از نقص نیست دوم اِنَّ الصَّلٰوةَ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ

پس در هر نماز صحیح البته باید ترقی در مرتبه قرب بخداوند عالم حاصل
شود سیم اَلصَّلوٰةُ عَمُودُ الدِّينِ پس اهتمام در او باید زیاده بر اهتمام
در همه امور دین باشد چهارم اَلصَّلوٰةُ اِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا
وَاِنْ رُدَّتْ رُدَّ مَا سِوَاهَا یعنی اگر نماز قبول شد غیر ان از اعمال
هم قبول میشود و اگر رد شد غیر او هم رد میشود و مراد از آنکه معنی این
احادیث که دلالت دارند که اگر نماز قبول نشد غیر او نیز قبول
نمیشود نه این است که اگر نماز قبول نشد باقی اعمال باطلند
که محتاج بقضا یا اعاده باشند بلکه معنی آنها این است که هرگاه
نماز مقبول نشد اعمال دیگر که بطریق صحیح بجا آمده اند اگرچه تکلیف
باعاده آنها نباشد ثمرات آنها بر آنها مترتب نخواهد شد و شرط
اجر و ثواب باقی اعمال قبول شدن نماز است و مراد آنکه هرگاه
شخص در مدتی از عمر خود نمازهای او صحیح یا مقبول نباشد و بعد از آن
سعی کند در تلافی و تدارک آنها ظاهر این است که آنچه اعمال مقبول
در آن مدت بجا آورده بعد از قبول نماز مقبول درگاه میشوند

و بعین عبارت مجمع المسائل در چیزهائیکه مانع از قبول صلوة است
عجب است و کبر و حسد و غیبت و خوردن حرام و شرب مسکر
و عبدیکه اطاعت مولایش نکند و فرار کند و زنیکه اطاعت
شوهرش نکند در آنچه که باید اطاعت کند و حبس زکوة و ندادن
آن و حبس و منع حقوق واجبه با تمکن اداء از آنها و غیر آنها که
بمقتضای قول خداوند عالم اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ آنستکه مقبول
نباشد صلوة از فاسق بلکه منحصر باشد قبول صلوة بمتقین و
سزاوار است از برای نمازگذار آنکه در تمام صلوة حاضر و
متوجه سازد قلب خود را بصلوة که در اخبار وارد شده که محسوب
نمیشود از صلوة مگر آنچه را که اقبال کرده است و سزاوار است که
شخص بداند که چه میگوید و با که مناجات میکند و از که سؤال
میکند و بگفتن اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِينُ راستگو باشد و مطیع
و منقاد هوا و هوس خود نبوده باشد و شیطان را از خود مأیوس
بگرداند زیرا که هرچه اطاعت او زیاد میشود طمع او بیشتر میگردد
والله اعلم بالصواب پنجم اول ما یحاسب به العبد

الصّلوة و اوّل ما ینظر فیه من عمل ابن آدم الصّلوة یعنی اوّل چیزی که در نامهٔ اعمال ملاحظه میشود نماز است اگر نماز صحیح نیست نظر بباقی اعمال او نمیکنند که در میزان ملاحظه شوند ششم آنکه حضرت پیغمبر و ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین در هنگام وصیّت فرموده اند مَن اِستَخَفَّ بِالصَّلوة لا یَنالُه شَفاعَتُنا وَلَیسَ مِنّا پس هر کس سبک بردارد نماز را شفاعت ما باو نمیرسد و از ما محسوب نیست و آنچه سبک داشتن نماز بر چند قسم است اوّل آنکه آنرا چیزی نداند و این باعث کفر است دوّم آنکه آنرا ترک کند سیّم آنکه مسائل آنرا درست نکند و در فکر صحّت و بطلان آن نباشد چهارم آنکه در بند وقت آن نباشد پنجم آنکه نماز قضا بر ذمّه آن باشد و در صدد بجا آوردن آن نباشد و سال بسال تاخیر بیندازد تا آنکه در آخر عمر او بگذرد و هنوز در ذمّه او باشد و ظاهر این است که بر فرض قول باینکه قضاء موسّع است توسعهٔ آن باین قدر نیست که بگذارد بتهاون و سهل انگاری برسد مسئله هرگاه شخص از این عالم رفت

و نمازهای او صحیح نبوده یا نماز نکرده یا نماز قضا کرده و وصیّت بآن ننموده داخل در مستخف بالصّلوة است و امّا هرگاه وصیّت نموده آیا باعث این میشود که داخل آن عنوان نباشد حکم باین در نهایت اشکال است هفتم از صفات نماز اینکه هرگاه شخص بمیرد و نماز خود را درست نکرده باشد بر دین حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله نمی میرد همچنانکه حضرت رسالت پناهی اشاره فرمودند بشخصیکه نماز کرد و طمأنینه رکوع و سجود را بعمل نیاورد و فرمود لَئِن ماتَ هذا و هکذا صلوته لیموتنّ علی غیر دینی یعنی اگر این شخص بمیرد و نماز او باینطریق باشد بر دین من نمیمیرد و مراد از آن اینستکه ایمان او در وقت مردن سلب میشود یا آنکه عذاب او در وقت مردن عذاب کفّار است مسئله بدانکه نماز از میّت تارک الصّلوة بجا آوردن باعث رفع آن تاثیر نمیشود اگرچه باعث تخفیف بشود بعد از جا آوردن هشتم آنکه در نماز جمع شده است مجموع آنچه عبادات هست و همه مطلوبا[ت]

... نماز را ادا قرار بسیار دارد و مستاره [illegible] و در حجابات قلبیه

و بدنیه و مستحبات در این مقام جای تفصیل آن نیست

ششم انکه یک نماز بهتر است از بیست حج و هر حجی بهتر است

از خانه که پر باشد از طلا و آن را در راه خدا تصدق کند

دهم اینکه نمازهای پنجگانه مثل نهر جاری هستند بجهت پاک

کردن از گناهان هر نمازی کفاره گناهانیست که مابین آن نماز

دیگر باشد و بدانکه نماز حقیقت معینه ندارد بلکه نسبت باحوال

مکلفین مختلف است و اول و اکمل اقسام آن آنست که مشتمل باشد

بر نیت و جمیع ارکان و افعال و شرایط و مستحبات و ادنی اقسام اجزاء

آن منتهی میشود بچشم بر هم زدن عوض رکوع و سجود و تکبیر عوض رکعت

و اصول واجبه یعنی مقارنات نماز یازده تاست اول نیت

مسئله هرگاه شخص بداند که چه نمازی است که اراده

دارد بجا آورد بقصد قربت کفایت میکند و لازم نیست بتفصیل اجزاء

نماز را بداند و تصور کند بلکه کفایت میکند تصور اجمالی

مسئله اگر شخص اصل نماز را قصد وجوب کند و اجزاء آن را اگر

نمیداند واجبست یا مستحب آن را بقصد قربت بجا آورد ضرر ندارد دوم

قیام و مراد از قیام راست ایستادنست بر روی دو پا و قرار

داشتن بدن در حال اختیار و اما در حال اضطرار تکیه کند بچوب و غیره

و الا اقرب مقدم داشتن شبیه ترین حالتی است بقیام بر نشستن و اگر

نمیتواند بنشیند مسئله اگر مردد شود میان ایستادن بدون

قرار و نشستن با قرار ایستادن را مقدم دارد مسئله هرگاه

قیام براه رفتن را نتواند و نشستن با قرار نشستن را اختیار کند

مسئله قیام واجب رکنی در دو جا باشد یکی در حال تکبیرة الاحرام

و دیگری متصل برکوع و معنی رکن آنستکه چه عمدا و چه سهوا ترک کند نماز

باطل است و قیام واجب غیر رکن در سه جاست در حال قرائت و بعد از رکوع

و در حال تسبیحات اربع تتمیم تکبیرة الاحرام مسئله بدانکه واجب

تکبیرة الاحرام و آن رکن نماز است و باطل میشود نماز بترک آن خواه

بر وجه عمد باشد یا سهو یا جهل و معتبر است در آنچه معتبر است در نماز

برپا یعنی در حین تکبیرة الاحرام بآن مسئله باید با قدرت الله اکبر را بگوید بدون اشباع و حرفش را بمخرج و اعراب شرعی درست بگوید و با ترتیب و موالات باشد و همزه اکبر را ثابت و تمام را مشدد کند و احوط تفخیم لام و راء و مد ندادن لام الله است اگرچه جایز است بقانون معتبر نزد عرب باشد و واجبست قیام تام در او بلکه پیش از او هم از باب مقدمه و کسیکه درست نمیداند واجبست یاد گیرد و جایز نیست نماز کند پیش از ضیق وقت با امید یاد گرفتن الله اکبر را چهارم قرائت مسئله واجبست در دو رکعت اول فریضه حمد و یک سوره تمام غیر از عزایم سوره سجده و سوره طولانی که نماز بآن سبب از وقت خارج شود مسئله گاهی واجب میشود سقوط سوره مثل تنگی وقت و خوف پنجم رکوع و مراد از رکوع خم شدن است بقسمیکه چیزی از کف دست بسر زانو برسد با قدرت و هر گاه شخص نتواند خم شود بقدر یکه کف دست اگرچه بعض هم

باشد بزانو برسد تکبیر گند و اگر آنهم نتواند بسر اشاره کند و اگر آنهم نتواند بچشم اشاره کند ششم سجودات مسئله باید پیشانی را که ما بین روییدن مو و ابرو و جبینین است که بشت در حال اختیار بر زمین غیر معدنیها یا بر روییدنی از زمین غیر از خوردنی آدمی اگرچه حال مرض بخورند اگر پوست یا مغز میوه نارس هم باشد و غیر از پوشیدنی حتی پنبه و کتان لکن بر قنب که گیاهی است که لباس میکنند احتیاط دارد اما کاغذ که اصلش از حریر نباشد و جرمی در او نباشد که سجده بر آن صحیح نباشد اگرچه رنگین هم باشد میتوان سجده کرد بر او و اگر اینها میسر نشود بر گل وضع جبهه میتوان کرد و اگر بر جبهه بچسبد هر دفعه باید پاک کرد و اگر آنهم ممکن نشود بر لباس معمول از پنبه یا کتان اگر آنهم ممکن نشود بر معادن ... قیر و زاج و غیره و اگر آنهم ممکن نشود بر پشت دست سجده کند مسئله اگر پیشانی بر چیزیکه سجده بر آن صحیح نیست برسد و نتواند بکشد بر ما یصح علیه السجود قرار دهد احتیاطا همان نماز را تمام کند

… کنند … باید موضع … که موضع پیشانی آن پاک باشد دیگر … نجس نباشد با انحصار و شش موضع دیگر بر زمین قرار داشته باشد جبهه از اوّل ذکر واجب تا ذکر تمام شود مسئله … شرط است که از کلّی بلندتر نباشد احتیاطا … و پست‌تر از موضع ایستادن نباشد امّا موضع دیگر که دو سر زانو و دو کف دست باشد پست و بلندیش ضرر ندارد هفتم تشهد و کیفیت آن اینست که بعد از سر برداشتن از سجده آرام بنشیند در حالت قرار و طمأنینه بگوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِیْکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اقل واجب همین است صحیح بخواند بنحویکه در قرائت گفته شد هشتم سلام بدانکه گفتن اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکَاتُهُ بعد از تشهد اخیر مستحب است و از توابع تشهد است مسئله بعد از السلام علیک که مستحبست اگر السلام علینا را میگوئی تمام بگو که واجب حساب

میشود و بعد گفتن السلام علیکم مستحب است و اگر السلام علیکم را میگوئی تمام بگو احتیاطا که واجب حساب میشود دیگر بعد از ان السلام علینا مستحب نیست و بیان شد سابقا که هر یک از افعال و اقوال نماز در صورت عدم تمکن عوضی دارند نهم ذکر دهم ترتیب یازدهم موالات و امّا چیزها بلکه قبل از نماز باید رعایت شود که عبارت است از مقدمات نماز شش چیز است اوّل طهارت دوّیم ازاله نجاست سیّم ستر عورت چهارم شناختن وقت پنجم قبله شناختن ششم مکان نماز غصبی نباشد و طهارت شرط واقعی وجودی نماز است یعنی بدون طهارت که عبارت است از وضو و غسل و تیمم نسبت بحالات حال مکلف هرگاه نمازی بخواند ولو جهلا یا سهوا پس از معلوم شدن آن نماز را باید اعاده یا قضا بکند چرا که شرط واقعی است و بدون طهارت نماز صحیح نیست لا نماز که در آن شرط نیست طهارت از حدث و خبث و ستر عورت اگر چه ستر عورت احوط است بلکه اولی رفع خبث است مسئله مستحب است تیمم بجهة نماز میت اگر نخواهد غسل کند یا وضو بسازد ۵

مسئله شرایط نماز میت استقبال قبله است و قیام با تمکن
و نیت و باید سر جنازه جانب راست امام باشد و میت را بر
پشت خوابانیدن و اباحه مکان و ترک ماحی صورت صلوة و بسیار
دور از جنازه نبودن و بعد از غسل و کفن و حنوط بودن مسئله بعد
از نماز واجب نماز بر میت مستحب است اما اقل واجب نماز میت
پنج تکبیر است بجماعت هم میتوان کرد و بعد از نیت و تکبیر میگوید اشهد
أَن لا اِلَهَ اِلّا اللهُ واَشهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ اَللهُ اَکبَر
اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اَللهُ اَکبَر اَللّهُمَّ اغفِر لِلمُؤمِنینَ
وَالمُؤمِناتِ اَللهُ اَکبَر اَللّهُمَّ اغفِر لِهذَا المَیِّتِ و اگر زن
باشد میت اَللّهُمَّ اغفِر لِهذِهِ المَیِّتَةِ اَللهُ اَکبَر کفایت
میکند و بهتر خواندن نماز موافق مشهور است چنانچه بیان فرموده
مسئله در نماز میت عدالت امام شرط است یعنی باید ماموین امام را
عادل بدانند مسئله بی اذن ولی بغیر ادا هم مشکل است نماز و بدین
ترتیب در تحیة الزائر و بغیة المجاور مرحوم حاجی نوری نور الله مرقده

نقل

غلطنامه جزء — ص ۹ ... وهو التوحید والتذرع — ص ۱۱ ... المحیض — ص ۲۱ اما اذا ... — ص ۲۸ از برای خدا تا برسند — ص ۴۵ ... دارد — ص ۵۶ هیچ خبری — ص ۵۸ ...

نقل فرموده که از اعمال نفیسه و کنوز خفیه برای برآمدن حاجات
عظیمه و مطالب مهمه خواندن نماز حضرت حجة عجل الله فرجه است که نباید
از خواندن آن غفلت نمود در هر وقت و هر جا میتوان لکن در سحر شب
جمعه و روز جمعه مخصوصا وارد شده و کیفیت این نماز دو رکعت است
با سوره حمد و قل هو الله احد و در سوره حمد چون بآیه ایاک نعبد و ایاک
نستعین برسد صد مرتبه بگوید و بهتر آنکه تسبیح رکوع و سجود تسبیح کبری باشد یعنی در رکوع
سبحان ربی العظیم و بحمده و در سجود سبحان ربی الاعلی و بحمده و هفت
مرتبه ذکر رکوع و سجود را بگوید و بعد از نماز صد نوبت صلوات بفرستد
و بعد از آن دعای اللهم عظم البلاء را که ذکر میشود بخواند آنگاه حاجت
خود را بخواهد و این دعا مروی از حضرت صاحب الامر علیه السلام است
و در نسخ آن فی الجمله اختلاف و شیخ مفید و محمد بن المشهدی
و شهید رحمهم الله آنرا بعد از نماز زیارت حضرت در آنجا نقل کرده اند و
و موافق نسخه ایشان است اَللّهُمَّ عَظُمَ البَلاءُ وَبَرِحَ الخَفاءُ
وَانکَشَفَ الغِطاءُ وَضاقَتِ الاَرضُ وَمُنِعَتِ السَّماءُ

والیک

ص ۵۹ ... — ص ۶۳ ... — ص ۶۵ اذهب الله ... الا الله — ص ۶۸ والفناء والبقاء — ص ۸۴ اما ... — ص ۸۵ ...

وَ اِلَیْکَ یا رَبِّ الْمُشْتَکی وَ عَلَیْکَ الْمُعَوَّلُ فِی الشِّدَّةِ وَ الرَّخاءِ
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الَّذینَ فَرَضْتَ عَلَیْنا طاعَتَهُمْ فَعَرَّفْتَنا بِذٰلِکَ
مَنْزِلَتَهُمْ فَرِّجْ عَنّا بِحَقِّهِمْ فَرَجاً عاجِلاً کَلَمْحِ الْبَصَرِ اَوْ هُوَ اَقْرَبُ
مِنْ ذٰلِکَ یا مُحَمَّدُ یا عَلِیُّ یا عَلِیُّ یا مُحَمَّدُ اُنْصُرانی فَاِنَّکُما ناصِرایَ وَ
اکْفِیانی فَاِنَّکُما کافِیایَ یا مَوْلایَ یا صاحِبَ الزَّمانِ الْغَوْثَ
الْغَوْثَ الْغَوْثَ اَدْرِکْنی اَدْرِکْنی اَدْرِکْنی و ایضا برای رسیدن
بحاجات عظیمه نماز دیگری هست از حضرت حجة علیه السلام مثل نماز صبح دو رکعت خوانده
میشود با دعای معروف بدعای فرج که مجلسی ره در زیر دهم بحار روایت کرده و ایضا
از بزرگان علما این دعای تجربه کرده اند و نوشته اند که حضرت حجة ع از دست
مبارک خود در روضه منوره کاظمین بابی الحسن ابی نبیل فرموده دو رکعت
نماز بگذار بعد از آن بگو یا مَنْ اَظْهَرَ الْجَمیلَ وَ سَتَرَ الْقَبیحَ یا مَنْ
لَمْ یُؤاخِذْ بِالْجَریرَةِ وَ لَمْ یَهْتِکِ السِّتْرَ یا عَظیمَ الْمَنِّ یا کَریمَ
الصَّفْحِ یا حَسَنَ التَّجاوُزِ یا واسِعَ الْمَغْفِرَةِ یا باسِطَ الْیَدَیْنِ
بِالرَّحْمَةِ یا مُنْتَهی کُلِّ نَجْوی وَ یا غایَةَ کُلِّ شَکْوی یا عَوْنَ

کُلِّ مُسْتَعینٍ یا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقاقِها بعد از آن
ده مرتبه بگو یا رَبّاهُ ده مرتبه یا سَیِّداهُ ده مرتبه یا مَوْلاهُ
ده مرتبه یا غایَتاهُ ده مرتبه یا مُنْتَهی غایَةِ رَغْبَتاهُ
بعد از آن بگو اَسْئَلُکَ بِحَقِّ هٰذِهِ الْاَسْماءِ وَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ
الطّاهِرینَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ اِلّا ما کَشَفْتَ کَرْبی وَ نَفَّسْتَ هَمّی وَ فَرَّجْتَ غَمّی
وَ اَصْلَحْتَ حالی بعد از آن بهر طریق که خواهی دعا کن و حاجت
خود را بخواه بعد از آن خد راست خود را بر زمین بگذار و در سجده صد
مرتبه بگو یا مُحَمَّدُ یا عَلِیُّ یا عَلِیُّ یا مُحَمَّدُ اِکْفِیانی فَاِنَّکُما کافِیایَ
وَ انْصُرانی فَاِنَّکُما ناصِرایَ بعد از آن خد چپ را بر زمین بگذار و صد مرتبه
بگو اَدْرِکْنی و این را بسیار مکرر بکن بعد از آن بگو الْغَوْثَ الْغَوْثَ
تا نفس قطع گردد بعد از آن سر بردار که خداوند بکرم خود انشاء الله
حاجت ترا بر میآورد

الفصل الثانی فی الزکوة

قالَ اللّٰهُ تعالی اِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساکینِ وَ الْعامِلینَ
عَلَیْها وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِی الرِّقابِ وَ الْغارِمینَ وَ فی سَبیلِ اللّٰهِ

وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللهِ وَاللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ بدانکه چون
مقصود اصلی از تألیف این جزوه فقط بیان تکلیف و تنبیه عوام است اجمالاً
لهذا هر آنچه متعلق باصول عقاید بود از روی اخبار معتبره صحیحه اشاره
بآن شده و آنچه را که متعلق است بفروع دین عین عبارت فتاوی
فقهاء کرام رضوان الله علیهم که بر شخص عامی غیر محتاط لازم است عمل بآن
مختصری ذکر میشود که باقی مسائل مفصله لازمه متعلقه بهر یک از فروع
دین را بقراریکه در باب نماز گذشت تفصیلاً رجوع برسالهای عملیه
نمایند و حاصل آنچه استفاد از ظاهر کریمه انما الصدقات الخ بنظر صحیح
مصارف مراد از صدقات صدقه واجبه زکوة است که در چند آیه
از آیات شریفه قرآنی ذکر آن شده و او را تالی نماز حقتعالی قرار داده
خصوصاً در آیه کریمه اَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَآتُوا الزَّكٰوةَ که بطور حتم
و لزوم خداوند سبحان مقارن بنماز و امر باتیان و دادن زکوة فرموده
است و از ضروریات دین اسلام میباشد که منکر آن کافر است و زکوة
بر دو قسم است مالی و بدنی که زکوة فطره است اما زکوة مال

در نه چیز واجب است نقدین یعنی طلا و نقره مسکوک بسکه
معامله انعام ثلاثه که گاو و گوسفند و شتر که در تمام سال چرانیده باشند
در علف صحرا عرفاً کارکن و بارکش نباشند غلات اربع
گندم و جو و مویز و خرما که پیش از صدق اسم مالک باشند و حد
نصاب هم باشند که صد و چهل و چهار من جز لی کم است بسنگ
شاه. شانزده عباسی پیش از خرج مؤنه آنها بنا بر احتیاط اما
نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفی است و نصاب دوم سه
مثقال اما نصاب اول نقره صد و پنج مثقال صیرفی و نصاب دوم
بیست و یک مثقال صیرفی است مسئله نصاب گوسفند پنج است اول
چهل است یک گوسفند باید بدهد دوم صد و بیست و یک است دو گوسفند
باید بدهد سیم دویست و یک است سه گوسفند بدهد چهارم
سیصد و یک است در آن چهار گوسفند بدهد پنجم چهارصد است هر
چه زیادتر شود هر صد عدد یک گوسفند بدهد و در ما بین چیزی ندارد
مسئله اما طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر در اینها سال معتبر است

[illegible] است باید بدهند زکوة اینها را مگر اینکه از نصاب اول
م سود و بچه میده و اگر نر باشد در سال سه باشد و اگر میش باشد یکسا
باشد احتیاطاً مسئله قدر یقین زکوة طلا و نقره که باید اخراج کرد
چهل و یک میشود مسئله جو و گندم و مویز و خرما اگر آب جاری یا آب
باران خورده باشند زکوة آنها ده یک است و اگر آب چاه و مثل آن خورد
بیست یک است و اگر به تبعیض خورده باشند تابع اکثر است اما شتر دوازده نصاب است
پنج نصاب اولش هر یک پنج شتر است و هر یک پنج یک گوسفند
باید داد تا بیست و پنج شتر نصاب ششم بیست و شش شتر است زکوتش
یک شتر که داخل در سال دو باشد نصاب هفتم سی و شش است زکوتش
یک شتر است که داخل در سال سه باشد نصاب هشتم چهل و شش است
زکوتش یک شتر که داخل در سال چهار شده باشد نصاب نهم
شصت و یک است زکوتش یک شتر که داخل در سال پنج شده
باشد نصاب دهم هفتاد و شش است زکوتش دو شتری که داخل
در سال سه شده باشد نصاب یازدهم نود و یک است زکوتش

دو شتر که داخل در سال چهار شده باشد نصاب دوازدهم صد و
بیست و یک شتر است زکوتش هر پنجاه شتر یک شتر که داخل در سال
چهار شده باشد یا هر چهل شتر یک شتر بدهد که داخل در سال سه شده
باشد و در مابین چیزی بر آن نیست و این شترها که میدهند باید همه
ماده باشد مسئله نصاب گاو دو نصاب است اول سی گاو و
دوم چهل گاو و زکوة سی گاو یک گاو یک ساله بدهد چه نر باشد
و چه ماده و در چهل گاو یک گاو ماده بدهد که داخل در سال سه شده باشد
مسئله مستحقین زکوة هشت صنفند اول و دوم فقراء و
مساکین و لی دوم اسوء حالا میباشند از اول و ضابطه کسانیکه می
توان زکوة بایشان داد آنستکه مالک مؤنه سال خود و عیال خود
نباشند نه بالفعل و نه بالقوه سیم کسانیکه تعیین شده اند از جانب
امام یا مجتهد از برای گرفتن زکوة و جمع و ضبط آن چهارم کفاریکه
تألیف قلوب ایشان شده باشد از برای جهاد اما در زمان
غیبت خلاف است پنجم آزاد کردن بنده که در تحت شدت باشد

باشد نزد آقایش بلکه مطلقا با شرایط ششم اداء دین
کسیکه عاجز باشد از اداء آن با شرایط هفتم مطلق خیرات مثل
مسجد و مدرسه و غیر اینها هشتم کسانیکه مانده اند در راه بچیزی
اگرچه در ولایت و بلد خود چیز دار باشند با شرایط اما زکوة
فطره واجبست فطره بر کسیکه بالغ و عاقل و با هوش و آزاد و
غنی باشد از خود و هر که عیال نفقه خوار او باشد پیش از غروب شب
عید یا مهمان شود کسی او را یا طفلی متولد شود یا عبدی را مالک شود
یا اعذار مذکوره اگر باشد بر طرف شود پیش از غروب اگرچه مخطه باشد
خلاصه مطلب این است که در وقت مغرب امور مذکوره موجود باشد
یا بر طرف شده باشد معتبر است نه بعد از مغرب و قدر آن یک صاع است
که ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی است که نیم من
بوزن شاه جدید الا بیست و پنج مثقال صیرفی و سه ربع آن است
مسئله هر یک از عیال شخص که خرج ایشان با غیر یا با خود او
باشد از وقت غروب فطره شان با غیر یا با خود شان است

اگر بعد از غروب مهمان یا عیال شخص شوند بلکه هر گاه جزء مهمان
شوند اگرچه قبل از غروب باشد فطره شان با خود شان است مسئله
در اجناس زکوة اختیار کردن گندم و جو و مویز و خرما احوط است
بلکه هر یک انفع باشد برای فقیر سنت است و قیمت هم کفایت
میکند خصوص اگر انفع باشد بحال فقیر که آن ارجح است بلی طلا
و پول سیاه هم قیمت جنس دادن هم خوبست و اولی نقره یا
طلا است مسئله اعتبار قیمت در وقت بیرون کردن است
بقیمت بازار و معتبر بلد دادن زکوة است نه وطن خود و عیال
هر جا که خواهند باشند فرقی ندارد و اولی دادن باقارب
و خویشان خود است و بعد بهمسایگان و بعد باهل علم و فضل مسئله
باید هاشمی نباشند گیرنده آن مگر آنکه دهنده هاشمی باشد
و واجب النفقه نباشد گیرنده آن و باهل بلد دادن تاکید دارد مسئله
بیک نفر فقیر کمتر از صاع نمیتوان داد مگر آنکه فقراء بسیار باشند که
کفایتشان نکند و بیکنفر میتوان داد آنقدر که غنی شود و بعد [illegible]

شرط نیست اگرچه احوط است و باطفال مؤمنین هم میتوان داد
بقیمیکه صرف خودشان شود اگرچه لباس شان شود هر فطره را بنزد
فقیه جامع الشرائط که این باشد برند اولی است هر بغروب آفتاب
روز آخر رمضان واجب میشود بر شخص و اولی جدا کردن آنست در شب
عید و فضل پس انداختن است تا پیش از نماز عید هر اگر پس
انداخت فطره را تا بعد از نماز عید باید بقصد قربت آنرا بدهد نه ادا
و نه قضا بنا بر احتیاط که اگر نه ادا و نه قضا باشد تصدق حساب
شود هر واجبست جدا کردن زکوة پیش از نماز عید در رسانیدن
آن باهلش مگر آنکه عذری باشد یا فقیر حاضر نباشد که در این
صورت تاخیر ضرر ندارد

الفصل الثالث فی الصوم قوله کتب علیکم الصیام الخ

بدانکه روزه بر چهار قسم است واجب حرام و مستحب
و مکروه و روزه واجب هشت قسم است اول روزه ماه مبارک رمضان
و در جامع عباسی نوشته است ثابت میشود داخل شدن ماه رمضان
بیکی از سه چیز اول آنکه معلوم شود که از ماه شعبان سی روز گذشته

دویم آنکه شیاع یعنی جمع کثیر که از سخن شان ظن حاصل شود
اخبار نمایند که ماه را دیده اند سیم پس اگر دو زن عادله یا آنکه یکمرد عادل
و دو زن یا بیشتر که عادل باشند گواهی دهند که ماه را دیده اند
بگواهی ایشان ثابت نمیشود مگر آنکه بسر حد شیاع رسد و بحساب
تقویم و غیر آن داخل شدن ماه رمضان ثابت نمیشود و بالجمله
چون در هلال شوال و اول شهر رمضان غالبا اختلاف بهم میرسد
که محل ابتلای عموم است فلیذا ایضاً راجع باین مسئله و بعد از این بعضی مسائل
صوم از کتاب مسئله محشی بحاشیه آقا میرزا محمد تقی شیرازی مدظله العالی
و سؤال و جواب ایشان بیان میشود مسئله علامت دخول ماه
رمضان یا غیره دیدن هلال است و شهادت عدلین برؤیت آن
و شیاع است و تواتر که باعث حصول علم شود بلکه بهر قسم که علم
حاصل شود و دیگر حکم حاکم است بثبوت هلال نزد او هرگاه معلوم
نشود خطاء او و اما غیر از امور مذکوره اعتباری نیست سؤال
علامات دخول ماه رمضان را بیان فرمائید جواب علامات

چهار چیز است اوّل دیدن هلال هر چند دیگری ندیده باشد
دوّم گذشتن سی روز از هلال شهر شعبان و همچنین هلال ماه شوّال
معلوم میشود بگذشتن سی روز از هلال شهر رمضان سیّم شهادت
عدلین است مطلقا اگر موافق باشند در شهادت در وصف هلال
شهادت بدهند بدیدن چهارم شیاع است باینکه جمعی بگویند
که ماه را دیدیم و ثابت میشود آن هلال بحصول علم پس هرگاه مشتبه
شود یوم آخر شعبان باوّل رمضان تکلیفش چیست جواب
بقصد قربت روزه بنیّت آخر شعبان یا نیّت روزه واجبی غیر
از رمضان نماید پس اگر در اثناء روز معلوم شد که از رمضان است
محسوب از آن میشود و اگر پیش از زوال معلوم شد تجدید نیّت
از رمضان نماید پس زمان امساک نمودن در یوم روزه از چه وقت است
ج اوّل آن وقت طلوع فجر دوّم است که صبح صادقش میگویند
و باید ترک نماید از آن وقت اموری را که خواهد آمد مگر جماع
که باید ترک کند از آن پیش از صبح و در حکم جماع است استمنا

و آخر وقت آن برطرف شدن حمره مشرقی است و از سمت سر
گذشتن این بنا بر اقوی و احوط پس مبطلات روزه چند چیز است
ج ده چیز است اوّل و دوّم خوردن و آشامیدن است که
هر یک مفسد روزه است عمداً نه سهواً و موجب قضا و کفاره است
مطلقا چه معتاد باشد ماکول مثل نان و آب چه غیر معتاد باشد
مثل خاک و فشرده درخت و سنگریزه چه خوردن و آشامیدن
آنها متعارف باشد و چه غیر متعارف هر چند ماکول و مشروب
متعارف باشد مثل فرو بردن بقیّه غذا که در بن دندان میماند
که آن مبطل است نیز عمداً و سهواً باطل نمیکند هر چند مقصر باشد
در خلال کردن و احوط خلال کردن است چنانچه احوط
قضا کردن است هرگاه خلال نکرده باشد و احوط کشیدن
فضلاتست از سر بسوی حلق و هرگاه بفضای دهن آب دماغ
یا خلط سینه را بیاورد و فرو برد باطل میکند پس چیزی از دوا در
گردن بجوید که وارد بر حلق نشود و داخل در جوف شود جایز است

باید ج احوط بلکه اقوی اجتناب است اگر صدق اکل یا شرب نماید و جایز است سرمه در چشم کشیدن و بگوش دوا ریختن سیم جماع کردن است و آن مفسد روزه است چنانچه موجب قضا و کفاره نیز مطلقا چه در قبل و چه در دبر چه در فاعل و چه در مفعول هر چند مرده باشد چه انزال شود و چه نشود و همچنین است در فرج حیوانات علی الاحوط و اگر محتلم شود در روز روزه مفسد روزه نیست چهارم کذب بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام است و در کذب بر سایر انبیا و اوصیاء و صدیقه طاهره علیهم السلام احتیاط ترک نشود و لکن در وقتی مبطلست که بداند کذب است و نسبت او را بهر یکی از ایشان اگر شک داشته باشد خالی از اشکال نیست پنجم ارتماس در آب است و آن مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است عمدا نه سهوا ششم رساندن غبار بحلق علی الاحوط و حد آن مخرج خاء نقطه دار است و آن موجب قضا و کفاره چه غبار حلال باشد چه حرام مثل خاک و غیر آن

هرگاه خود باعث شود عمدا نه غفلة هفتم قی کردن است و آن موجب قضا است اگر بعمد و اختیار واقع شود و اگر بی اختیار قی کند بر او چیزی نیست و هرگاه غذا یا آب بیرون آید بحلق برگردد مضر نیست اگر در فضای دهن بیاید یا نیاید و اگر عمدا فرو برد قضا و کفاره واجب هشتم استمنا یعنی طلب اخراج منی از خود نمودن بهر قسمی که باشد بغیر جماع و واجب میشود با آن قضاء و کفاره بهم حقنه کردن مایع است بدون ضرورت و آن مفسد روزه و موجب قضاء و کفاره است و بجا بدکرده است لکن احوط ترک است دهم بقاء بر جنابت عمدا تا بطلوع فجر چه جنابت بهم رسیده باشد با احتلام یا بسبب دیگر و آن حرام و مفسد روزه و موجب قضا و کفاره است و این حکم در روزه شهر رمضان و قضاء آن ثابت است و در جمیع اقسام روزه حتی در صوم مستحب احوط عدم بقاء بر جنابت است و بقاء بر حیض و نفاس هم مثل بقاء بر جنابت نیز خوابیدن جنب بقصد غسل

کردن یا با تردد در آن یا خوابیدن آن بعد از خوابی که پیش
از آن جنب شده باشد اگر عازم بر غسل نباشد و اگر عازم باشد
و بخواب رود تا صبح کفاره بر او واجب نیست لکن قضاء بر او لازمست
و این خواب و خواب سابق بر آن هیچیک حرام نیست و لکن احوط ترک
خواب دوم است و اگر دفعه سیم بخوابد قضاء بر او لازم است هر چند
عازم بر غسل باشد و کفاره احوط است س روزه واجب
بالذات را افطار کردن چه صورت دارد ج حرام است افطار کردن
آنها بلکه در بعضی از آنها کفاره واجب میشود مثل روزه ماه رمضان و
نذر معین و جایز است افطار نمودن روزه غیر معین را پیش از زوال
چه قضاء شهر رمضان باشد و چه غیر آن ~~و لکن در قضاء شهر رمضان~~
و لکن در قضاء شهر رمضان بعد از زوال حرام است بلکه کفاره
لازم میشود علی الاقوی اما نذر مطلق و مندوب جایز است چه
بعد از زوال چه پیش از زوال س کفاره افطار کردن صوم
رمضان را بیان فرمایید ج کفاره بر سه گونه است اول

بنده آزاد کردن دوم دو ماه پی در پی روزه گرفتن سیم شصت
مسکین را اطعام بدهد اگر بحلال افطار کرده باشد و اگر بحرام افطار
کرده باشد ~~و اگر بحرام افطار کرده باشد~~ العیاذ بالله مثل زنا
یا شراب خوردن یا مال حرام خوردن هر سه کفاره را بدهد
بنا بر احوط س اگر کسی در روز رمضان افطار کند و آنرا حلال
داند مرتد است یا نه ج بلی مرتد است

الفصل الرابع فی الحج قوله تعالی

وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ الخ در کتاب جامع عباسی است
که حج کردن از ارکان دین است و چون واجب شود تاخیر کردن
آن گناه عظیم است و در حدیث باین مضمون وارد است که هر
شخصی حج واجب شود و بحج نرود با آنکه مانع شرعی نداشته باشد پس
چون بمیرد در وقت مردن مسلمان نخواهد مرد بلکه یا یهود خواهد مرد
یا ارمنی و روایات بسیار در کثرت ثواب حج از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم

همچنین وارد شده از آنجمله منقول است که شخصی بخدمت
حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله من از
خانه خود بعزم حج بیت الله بیرون آمده بودم و چون بد آنجا
رسیدم وقت حج فوت شده بود و من مرد غنی و مالدارم پس
امر فرما که مال خود را در وجهی از وجوه صرف نمایم که ثواب آن مثل
ثواب حج باشد پس حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم روی
مبارک خود را باین شخص کرده فرمود که بکوه ابو قبیس نظر کن اگر
آن کوه تمام طلای سرخ شود و آنرا در راه خدا صرف نمائی بثواب
آن ثواب حج نمیرسد بعد از آن آنحضرت صلّی الله علیه و آله
فرمودند که شخصی که اراده حج کند چون مهیّا ساختن یراق
و اسباب سفر حج اشتغال نماید هر نوبت که یک چیز از آن
اسباب یراق را که از زمین بر دارد یا بر زمین گذارد حقتعالی
ده ثواب از برای او مینویسد و ده گناه او را میبخشد و ده
درجه جای او را در بهشت بلند تر میسازد و شتریکه آنشخص بر

او

او سوار است هر بار که پاشنه از زمین بر میدارد یا بر زمین
میگذارد مثل آن ثواب ها خدا تعالی از برای آنشخص مینویسد
بدانکه حج بر سه نوع است حج تمتّع و حج قران و حج افراد
و حج تمتّع بر شخصی واجب میشود که منزل او از مکّه معظّمه شانزده فرسخ
شرعی دور باشد و حج قران و حج افراد بر شخصی واجب میشود
که از اهل مکّه معظّمه باشد یا دوری منزل او از آن مکان مقدّس
کمتر از آن مقدار باشد و اوّل افعال حج تمتّع احرام عمره است
از میقات در بیان افعال حج تمتّع بر سبیل اجمال بدانکه افعال
حج تمتّع هیجده است باین ترتیب یعنی باید که هر یک از این هیجده
فعل را بترتیبی که مذکور شد بجا آورد اوّل احرام عمره بستن است دوم
طواف خانه کعبه است سیم دو رکعت نماز طواف گذاردن چهارم
سعی میان صفا و مروه کردن پنجم تقصیر ششم احرام حج بستن است هفتم وقوف
عرفات است هشتم وقوف مشعر است نهم جمره عقبه را بهفت
سنگریزه زدن دهم قربانی کردن یازدهم سر تراشیدن

[illegible]

بتعبیر

تا تقصیر کردن دوازدهم طواف زیارت کردن سیزدهم دو
رکعت نماز طواف در مقام ابرهیم علیه السّلام گذاردن چهاردهم
سعی ما بین صفا و مروه کردن پانزدهم طواف نساء کردن
شانزدهم دو رکعت نماز طواف نساء گذاردن هفدهم شب
ایام تشریق در منی بودن هیجدهم در هر یک از ایام تشریق
هر یک از جمرات ثلاثه را بهفت سنگریزه زدن و این اعمال
افعال واجب حج است و بدین ترتیب در کتاب نهج البلاغه
ابن میثم آورده که از ابن عبّاس نقل کرده اند که باری تعالی مناسک
حج را و کلماتی که گفته میشود در او تعلیم آدم و حوا نمود و ایشان
بهمان طریقه حج کردند و چون فارغ شدند وحی فرستاد بایشان
که من توبه شما قبول کردم و مروی است که منشاء قبول توبه آدم آن
بود که هفت بار طوف کعبه نمود و کعبه در آن روز تل سرخ بود
و دو رکعت نماز گذارد و بعد از آن مستقبل کعبه شد و گفت
اللّهمّ انّک تعلم سرّی وعلانیتی فاقبل معذرتی و

وتعلم حاجتی فاعطنی سؤلی وتعلم ما فی نفسی
فاغفر لی ذنوبی اللّهمّ انّا نسئلک ایمانا تباشر به
قلبی ویقینا صادقا حتّی اعلم انّه لن یصیبنی الّا ما
کتبت والرّضا بما قسمت لی پس باری تعالی وحی فرستاد که

الفصل الخامس فی الجهاد

قوله تعالی یا ایّها النّبیّ جاهد الکفّار والمنافقین الی آخر
بدانکه جهاد از اعظم ارکان اسلام است و در آیات قرآنی مبالغه
بسیار در فضیلت جهاد و ترغیب بر آن و سرزنش آن کسانیکه بی
مانعی جهاد نکنند واقع شده و احادیث در فضیلت جهاد و مرابطه
یعنی نگاهداشتن سرحدهای مسلمانان بسیار است از الجمله از حضرت
رسالت پناهی محمد صلی الله علیه و آله وسلم منقول است در کتاب
جامع عبّاسی که فرموده والّذی نفسی بیده لغدوة فی
سبیل الله وروحة خیر من الدّنیا وما فیها یعنی قسم
بآنکسیکه نفس من بید قدرت اوست که هر رفتنی بجنگ در راه

خدا تعالی و هر آمدنی بهتر است از دنیا و آنچه در اوست
و نیز از آنحضرت منقول است که الخیر کله فی السیف
و تحت ظل السیف ولا یقیم الناس الا السیف
والسیف مقالید الجنة والنار یعنی تمام خیر در
شمشیر است و در زیر سایه شمشیر و مردمان راست نمیشوند
مگر بشمشیر و شمشیرها کلید بهشت و دوزخ است و هم از آنحضرت
منقول است که هیچ قطره پیش خدا تعالی دوست تر نیست
از قطره خونیکه در راه او ریخته شود و هم از آنحضرت منقول است
که رباط لیلة فی سبیل الله خیر من صیام شهر
یعنی نگاهداشتن سرحدهای مسلمانان یک شب جهت رضای
خدا تعالی بهتر است از ده ماه روزه داشتن و بدانکه جهاد
بر دو قسم است اصغر و اکبر اما جهاد اصغر با کفار و منافقین
که خداوند عالمین در چند موضع از قرآن مبین فرمان کرده از جمله
آنها فرموده واقتلوا المشرکین الخ و جهاد اکبر

جهاد با نفس اماره است چنانچه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله روایت شده قضیتم الجهاد الاصغر و بقی علیکم
الجهاد الاکبر فقیل یا رسول الله عرفنا جهاد الاصغر
فما الجهاد الاکبر فقال هو الجهاد مع النفس الاماره
علامت جهاد با نفس اماره قطع همت از ما سوی الله و قمع هیولا
هوی و لذت و شهوات و دنیات و تجافی از دار غرور و انابت بسوی
دار السرور که توجه بمولی است و در این جهاد اکبر نیز خداوند
مکرر اشاره و امر فرموده که والذین جاهدوا
فینا لنهدینهم سبلنا و ایضا جاهدوا فی الله
حق جهاده و اصغر مثال و نمونه اکبر است و هر حکمی که در
جهاد مذکور است مختص بیکی از اینها نیست بلکه از برای هر دو
ثابت است و همچنانکه قتل ظاهر بر جهاد اصغر مرتب و آن
بر هجرت الی الرسول است ثم صعد و آن بر ایمان و ایمان
بر اسلام و تحقق آن موقوف بر ترتیب ممکن نیست همچنین

قتل بسیف باطن مرتب بر جهاد اکبر است و آن بر محاربه الی
الرسول است ثم معه و آن بر ایمان و ایمان بر اسلام پس بعد از طی
منازل عظیمه وصول بمراتب رفیعه و فوز بدرجات منیعه میسر نیست
همچنانکه در نامه الهی میفرماید اَلَّذِینَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَ
جَاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً
عِندَ اللّٰهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُم
بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ خَالِدِينَ
فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللّٰهَ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ در مراحل جهاد اصغر اسلام
که اول مرتبه ایست از درجات و عبارت است از تلقی شهادتین
بزبان فاصل میان کافر و مسلم است و ایمان که مرحله دوم است و
عبارت است از علم بمؤدای شهادتین فاصل ما بین مؤمن و منافق است
چه منافق آنستکه تفاوت باشد میان سریرت و علانیه او پس
هرگاه خانه دل بمشاهده آنچه بزبان میگوید روشن نباشد
منافق خواهد بود و شناختن دیگران آنرا باثار و علامات داله

داله بر بی اعتقادی با تلفظ ان به میشود چه مقتضای شهادتین
علم بوحدانیت معبود و صدق کل ما جاء به الرسول است و آنچه
از در ظاهر ترک عبادت غیر واحد و اطاعت کل ما جاء
به الرسول است پس هر که دیگری را بندگی کرد منافق خواهد بود
و اگر نه بنده هوا و هوس خود باشد أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ
إِلَٰهَهُ هَوَاهُ و گاه بنده ابلیس أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ
أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ ظاهر است که این انکار بر کسی نیست
که شیطان را خالق خود داند چه چنین مذهبی در میان بنی آدم شنیده ام
بلکه بر پیروان اوست پس هر گاه متابعت شیطان کند او را معبود
گرفته و گاه بنده دیگر بطمع مال و جاه از آن گاه درهم و دینار
و غیر اینها و هر که در غیر رضای خدا اینها را متابعت کند آنها را
معبود خود قرار داده و همچنین هر گاه از راه غیر شد و خطا یا نسیان
ترک ما جاء به الرسول را نماید داخل زمره منافقین است چنانکه
در حدیث مرفوعه محمد بن خالد از امیر المؤمنین سلام الله علیه

مقتول است که فاعتبروا انکار الکافرین والمنافقین
باعمالهم الخبیثه و چنین کسی اگرچه هجرت و جهاد میکند لکن نه
هجرت او الی الرسول ص و نه جهاد او فی سبیل الله است
چنانکه پیغمبر فرماید من کانت هجرته الی الله و رسوله فهجرته
الی الله و رسوله و من کانت هجرته الی امرأة یصیبها
او غنیمة یأخذها فهجرته الیها و چونکه دانستی که جهاد اصغر
مثال جهاد اکبر است میدانی که همین فصل و امثال در جهاد اکبر
نیز هست و در این مرحله نیز منافقین هستند و چون هر دو جهاد
در دو مرحله اول که اسلام و ایمان است شریکند مگر در بعض مراتب
و درجات پس فاصل میان مؤمن و منافق این مجاهد نیز ایمانست
و شناختن ایشان نیز بآثار و علامات داله بر عدم اذعان است
و چنانکه ایمان که در مراحل جهاد اکبر واقع شده است اشد از
ایمان در راه جهاد اصغر است پس ملازمت مقتضای شهادتین
در مجاهدین این راه نیز بیشتر ضرور و در کار است و اندک

تخلف از مقتضای عهد هما شخص داخل در مسلک منافقین است
و از این جهت است که سالکین راه خدا کسی را که بقدر راس ابره از
ظاهر شریعت تجاوز نماید سالک نمیدانند بلکه کاذب و منافق
میخوانند و اشاره باین است آنچه ثقة الاسلام بسند متصل از
سمیع بن عبد الملک از ابی عبد الله روایت نموده قال قال
رسول الله ص ما زاد خشوع الجسد علی خشوع القلب
فهو عندنا نفاق و همچنانکه منافق در مجاهدین اصغر کسانی
هستند که هجرت ایشان مع الرسول ص یا از خوف سیاسات است
یا از طمع غنائم یا ظفر بر محبوب نه نیت و فی الله و نه قلع و قمع دشمنان
دین خدا است ظاهر ایشان در میدان جهاد و باطن ایشان در
تحصیل مشتهیات یا دفع سیاسات از خود است همچنین منافقین
جهاد اکبر کسانی هستند که مجاهده ایشان نه از برای تسلیط قوه
عاقله بر قوای طبیعیه و کسر آنها و تخلیص خود است از برای خدا در
راه خدا و همچنین که منافقین صنف اول بظاهر متلبس بشهادتین

دیدن در مسافرت با رسول صلعم و مقاتله با کفار بوده باشند
و نفاق ایشان با آثار و علامات و اعمال منافیه از برای حقیقت
ایمان شناخته میشدی و باظهار کلمه کفر داخل در سلک کفار
میشدند هم چنین منافقین صنف ثانی در ظاهر بلباس سالکین
راه خدا متلبس و باطراق راس و تنفس صعداء متشبث اند گاهی خشن
پوشند و زمانی صوف در بر میکنند و اربعین میگیرند و ترک
حیوانیها میکنند و ریاضت ها میکشند و اوراد و اذکار جلیه
و خفیه وظیفه خود میکنند و بکلمات سالکین متکلم میشوند و سخنان
فریب دهنده بر هم میبافند وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ
ولکن آثار و علامات و افعال و اعمال ایشان نه موافق مخلصین
و نه مطابق مؤمنین است و علامت ایشان عدم ملازمت احکام
ایمان است زیاده از آنچه در مؤمنین صنف اول در کار است پس
هر که راه دینی دعوی سلوک کند و ملازمت تقوی و ورع و متابعت
جمیع احکام در او دیده باشد و بقدر سر موئی از صراط مستقیم شریعت

انحراف نماید او را منافق میدان مگر آنچه بعذر یا خطا یا نسیان
از او سرزند و همچنانکه جهاد دوم جهاد اکبر است نسبت بجهاد
اول همچنین منافق این صنف منافق اکبرند و آنچه از برای
منافقین در صحیفه الهیه وارد شده حقیقت آن از برای ایشان
بوجه اشد ثابت است هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ
لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ
أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ
إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ
لَهُمْ نَصِيرًا و در منافقین این صنف فرقه هستند که نام مجاهدین
بر خود نهند و احکام شریعت را بنظر حقارت بنگرند و التزام آنها را
شأن عوام پندارند بلکه علماء و شریعت را از خود ادنی میخوانند
و از پیش خود اموری چند اختراع میکنند و آنرا راه بخدا مینامند
و چنان گمان میکنند که راه بخدا راهی است ورای راه شریعت
و در حق ایشان است وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَ

ورسله ویقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض ویریدون ان یتخذوا
بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون حقا واعتدنا
للکافرین عذابا مهینا و نیز در حق ایشان است که واذا قیل
لهم تعالوا الی ما انزل الله والی الرسول رایت المنافقین
یصدون عنک صدودا و نیز از ایشان است و قالوا
البشر منا یهدوننا فکفروا نماز و روزه بجا آورند اما نه از
سر شوق و رغبت بعبادت کنند لکن بخلوص نیت ذکر خدا نمایند
لکن نه بر دوام و استمرار چنانکه خدا تعالی از ایشان خبر میدهد
ان المنافقین یخادعون الله وهو خادعهم واذا قاموا
الی الصلوة قاموا کسالی یراؤن الناس ولا یذکرون
الله الا قلیلا مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء و
لا الی هؤلاء پس انسان در این دار تکلیف اولا میباید عقاید
خود را بطریق حق از روی دلایل نقلیه و براهین عقلیه محکم نماید و بعد
واجبات و فرائض عملیه بدنیه خود را از نا خدا محکم اخذ نموده عمل بآن

کند و بعد شروع نماید در تصفیه باطن و باطن خود را متخلی کند از صفات
رذیله و متحلی و متصف سازد بصفات حمیده مستحسنه که عقیده و عمل خود را
برای خدا از شوائب ریا و معایب مبرا و خالص گرداند زیرا که در ظاهر
همین شیعه اثنی عشریه مینمایند که حضرت صادق علیه السلام آنها را
متفرق به سه فرقه میفرمایند چنانچه در لؤلؤ مرجان مرحوم حاجی نوری ره
نقل شده که شیخ جلیل حسن بن علی شعبه در کتاب تحف العقول روایت
کرده که مفضل بن عمر باصحاب خود وصیت میکرد و میگفت لا تأکلوا
الناس بآل محمد فانی علیهم السلام سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول افترق
الناس فینا علی ثلث فرق فرقة احبونا انتظار قائمنا لیصیبوا
من دنیانا فقالوا وحفظوا کلامنا وقصروا عن فعلنا
فسیحشرهم الله الی النار وفرقة احبونا وسمعوا کلامنا
ولم یقصروا عن فعلنا لیستأکلوا الناس بنا فیملأ الله
بطونهم نارا یسلط علیهم الجوع والعطش وفرقة احبونا
وحفظوا قولنا واطاعوا امرنا ولم یخالفوا فعلنا فاولئک

هنّا وبحن منهم نخورید مال مردم را بوسیلهٔ آل محمد علیهم السلام زیرا که من شنیدم

از حضرت ابی عبدالله که میفرمود مردم در بارهٔ ما متفرق شدند به سه فرقه

فرقه دوست دارند ما را با نتظار قائم ما که برسند بدنیای ما یعنی عرضشان

از محبت ما نعیش وخوش گذرانی است در سلطنت ما پس گفتند یعنی اظهار

تشیع ومحبت کردند وسخنان ما را حفظ کردند ولکن کوتاهی کردند در فعال

ما یعنی متابعت نکردند ما را در کردار پس بزودی بر انگیزاند ایشان را

خدا بسوی دوزخ وفرقه دوست دارند ما را وسخنان ما را شنیدند ودر کردار ما

کوتاهی نکردند بجهة اینکه بسبب ما اموال مردم را بخورند پس پر خواهد کرد

خدا تعالی شکمهای ایشان را از آتش جهنم ومسلط کند بر ایشان

تشنگی وگرسنگی را وفرقه دوست دارند ما را وکلمات ما را حفظ

نمودند وفرمان ما را اطاعت کردند ومخالفت نکردند فعال ما را

یعنی رفتار وکردارشان مانند رفتار وکردار ما است پس این

گروه از مایند وما از ایشان **اما الخاتمة** ففیها احادیث

ماثورة ستة احادیث مشتمل علی اربعین حدیثاً خاتم تتمیم

رواه ... الا ... عن آبائه علیهم السلام قال قال رسول الله ... اذا ... العلم واختزن العمل واختلفت الالسن وتقاطعت القلوب هنالک لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم عن جعفر بن محمد عن ابیه عن آبائه ... رحمة ...

فی ما اوصی به الی امیر المؤمنین کما رواه المجلسی فی المجلس

الاول البحار عن جعفر بن محمد عن ابیه عن ابیه الحسین بن علی

قال ان رسول الله اوصی الی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

وکان فیما اوصی به ان قال له یا علی من حفظ من امتی

اربعین حدیثاً یطلب بذلک وجه الله عز وجل والدار

الآخرة حشره الله یوم القیمة مع النبیین والصدیقین

والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا

فقال علی یا رسول الله اخبرنی ما هذه الاحادیث

فقال ان تؤمن بالله وحده لا شریک له وتعبده

ولا تعبد غیره وتقیم الصلوة بوضوء سابغ فی

مواقیتها ولا تؤخرها فان فی تاخیرها من غیر علة

غضب الله عز وجل وتؤدی الزکوة وتصوم شهر

رمضان وتحج البیت اذا کان لک مال وکنت مستطیعا

وان لا تعق والدیک ولا تاکل مال الیتیم ظلما ولا

آفلان الناس الوثر ما خصها فقیل له فما خصها یا امیر المؤمنین قال العلماء الفجرة والقراء الفسقة والجبابرة الظلمة والوزراء الخونة والعرفاء الکذبة واتقی ... والنار للمکذبین فقال ... افلان الناس ... فیها فقیل ... فیها یا امیر المؤمنین فقال فیها ... الناکثین عن جعفر بن ابیه ۲

تأكل الربا ولا تشرب الخمر ولا شيئا من الاشربة المسكرة
ولا تزني ولا تلوط ولا تمشي بالنميمة ولا تحلف بالله كاذبا
ولا تسرق ولا تشهد شهادة الزور لاحد قريبا كان
او بعيدا وان تقبل الحق ممن جاء به صغيرا كان او كبيرا
وان لا تركن الى ظالم وان كان حميما قريبا وان لا تعمل بالهوى
ولا تقذف المحصنة ولا ترائي فان ايسر الرياء
شرك بالله عز وجل وان لا تقول لقصير يا قصير ولا للطويل
يا طويل تريد بذلك عيبه وان لا تسخر من احد من خلق
الله وان تصبر على البلاء والمصيبة وان تشكر نعم الله
التي انعم بها عليك وان لا تأمن عقاب الله على ذنب
تصيبه وان لا تقنط من رحمة الله وان تتوب الى
الله عز وجل من ذنوبك فان التائب من ذنوبه
كمن لا ذنب له وان لا تصر على الذنوب مع الاستغفار
فتكون كالمستهزئ بالله وآياته ورسله وان تعلم

ان

ان تعلم ان ما اصابك لم يكن ليخطئك وان ما
اخطاك لم يكن ليصيبك وان لا تطلب سخط الخالق
برضى المخلوق وان لا تؤثر الدنيا على الآخرة لان
الدنيا فانية والآخرة باقية وان لا تبخل على
اخوانك بما تقدر عليه وان يكون سريرتك
كعلانيتك وان لا تكون علانيتك حسنة وسريرتك
قبيحة فان فعلت ذلك كنت من المنافقين وان لا
تكذب ولا تخالط الكذابين وان لا تغضب اذا سمعت
حقا وان تؤدب نفسك واهلك وولدك وجيرانك
على حسب الطاقة وان تعمل بما علمت ولا تعاملن احدا
من خلق الله عز وجل الا بالحق وان تكون سهلا
للقريب والبعيد وان لا تكون جبارا عنيدا وان تكثر
من التسبيح والتهليل والدعاء وذكر الموت وما
بعده من القيامة والجنة والنار وان تكثر من

قرائة القرآن وتعمل بما فيه وان تستغنم البر والكرامة
بالمؤمنين والمؤمنات وان تنظر الى كل ما لا ترضى
فعله لنفسك فلا تفعله باحد من المؤمنين ولا تمل
من فعل الخير ولا تثقل على احد ولا تمنن على احد اذا انعمت
عليه وان تكون الدنيا عندك سجنا حتى يجعل الله لك
جنة فهذه اربعون حديثا من استقام عليها وحفظها
عنى من امتى دخل الجنة برحمة الله وكان من افضل
الناس واحبهم الى الله عز وجل بعد النبيين والصديقين
وحشره الله يوم القيمة مع النبيين والصديقين والشهداء
والصالحين وحسن اولئك رفيقا عن ابي جعفر الباقر ع
قال قال جدى رسول الله ايها الناس حلالي حلال
الى يوم القيمة وحرامي حرام الى يوم القيمة الا وقد
بينهما الله عز وجل في الكتاب وبينتهما لكم في سيرتي
وسنتي وبينهما شبهات من الشيطان وبدع بعدي

من تركها صلح له امر دينه وصلحت له مروته وعرضه
ومن تلبس بها ووقع فيها واتبعها كان كمن رعى غنمه
قرب الحمى ومن رعى ماشيته قرب الحمى نازعته نفسه الى ان
يرعيها في الحمى الا وان لكل ملك حمى الا وان حمى الله عز وجل
محارمه فتوقوا حمى الله ومحارمه الخبر عن منصور بن ابي
يحيى قال سمعنا ابا عبد الله ع يقول صعد رسول الله المنبر
فتغيرت وجنتاه والتمع لونه ثم اقبل بوجهه فقال يا معشر
المسلمين انما بعثت انا والساعة كهاتين قال ثم ضم السبابتين
ثم قال يا معشر المسلمين ان افضل الهدى هدى محمد
وخير الحديث كتاب الله وشر الامور محدثاتها الا
وكل بدعة ضلالة الا وكل ضلالة ففي النار ايها الناس
من ترك مالا فلاهله ولورثته ومن ترك كلا او ضياعا
فعلي والي عن ابي جعفر عن ابيه ع قال قال رسول الله ص من
تمسك بسنتي في اختلاف امتي كان له اجر مائة شهيد عن

ابيعبد الله عن آبائه عن علي انه قال السنة سنتان
سنة في فريضة الأخذ بها هدى وتركها ضلالة وسنة
في غير فريضة الأخذ بها فضيلة وتركها الى غير خطيئة
عن ابيجعفر في قول الله وأتوا البيوت من أبوابها قال يعني
أن يأتي الأمر من وجهه أي الأمور كان عن الصادق ع
قال أمر ابليس بالسجود لآدم فقال يا رب وعزتك ان أعفيتني من
السجود لآدم لأعبدنك عبادة ما عبدك أحد قط مثلها
قال الله جل جلاله اني أحب أن أطاع من حيث أريد
عن المفضل قال قال ابو عبد الله ان الله تبارك وتعالى ضمن للمؤمن
ضمانا قال قلت وما هو قال ضمن له ان هو أقر له بالربوبية و
لمحمد صلى الله عليه وآله بالنبوة ولعلي ع بالامامة وادى ما افترض
عليه ان يسكنه في جواره قال قلت فهذه والله هي الكرامة
التي لا يشبهها كرامة الآدميين قال ابو عبد الله عليه السلام
اعملوا قليلا تنعموا كثيرا عن جابر بن عبد الله عن النبي ص انه قال
من مات يشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له دخل الجنة

ومن مات يشرك بالله شيئا دخل النار عن ابرهيم بن عبد
الحميد عن معتب مولى ابيعبد الله عنه عن ابيه ع قال جاء
اعرابي الى النبي ص فقال يا رسول الله هل للجنة من ثمن قال
نعم قال ما ثمنها قال لا اله الا الله يقولها العبد مخلصا
بها قال وما اخلاصها قال العمل بما بعثت به في حقه وحب
اهل بيتي قال فداك ابي وامي وان حب اهل البيت لمن
حقها قال ان حبهم لأعظم حقها عن احمد بن عبد الصمد
عن خاله ابي الصلت الهروي قال كنت مع الرضا ع لما دخل نيسابور
وهو راكب بغلة شهباء وقد خرج علماء نيسابور في استقباله
فلما صار الى المربعة تعلقوا باللجام بغلته وقالوا يا ابن رسول الله
حدثنا بحق آبائك الطاهرين حدثنا عن آبائك صلوات الله
عليهم اجمعين فاخرج راسه من الهودج وعليه مطرف خز
فقال حدثني ابي موسى بن جعفر ع عن ابيه جعفر بن محمد بن علي
عن ابيه محمد بن علي عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه الحسين سيد

قد

شبابا اهل الجنة عن امير المومنين ع عن رسول الله ص
قال اخبرني جبرئيل الروح الامين عن الله تقدست اسمائه
وجل وجهه قال انى انا الله لا اله الا انا وحدى يا عبادى
وليعلم من لقينى منكم بشهادة ان لا اله الا الله مخلصا
بها انه قد دخل حصنى ومن دخل حصنى امن عذابى قالوا
يا بن رسول الله وما اخلاص الشهادة لله قال طاعة
الله ورسوله وولاية اهل بيته ع اللهم وفقنا وايدنا
بطاعتك وطاعة رسولك واجعلنا من موالى اهل بيت
رسولك واجعل اللهم عواقب امورنا خيرا بمحمد وآله
قد فرغنا من تاليف هذه الوجيزة في اواخر ربيع الآخر من شهور
سنة خمس وثلاثمائة بعد الالف من الهجرة النبوية على مهاجرها
الاف اكرام وتحية وانا الجانى اقل الحاج محمد حسين بن مرحوم
حاجى ملا محمد اسمعيل سيستانى رحمهما الله تعالى لوفور
احسانه وافضاله بمحمد وآله صلوات الله وسلامه عليهم بتمامه وكماله

١٣٣٥

بمباشرت ابن بنده على اكبر كتابفروش طبع شد

